



# فزان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره

کهنترین نسخه شاهنامه  
اصطلاحات زبانی در لیلی و مجنونها  
ناطق مکرانی  
یک نوشته پهلوی  
بحثی بر یک کتاب  
دسته بندی واژه ها  
و . . .

۲۶

سال پنجم - شماره ششم

دلو - حوت ۱۳۶۴

آکادمی علوم ج.د.ا. مرکز زبانها و ادبیات

دیپارتمنت دری

## هیات تحریر :

سلیمان لایق

سرمحقق دکتور جاوید

محقق حسین فرمند

محقق پروین سینا

مایل هروی

حسین نایل

عبدالرحمن بلوچ

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان	نویسنده
	بازهم پیرامون کهنترین نسخه شاهنامه	حسین بهروز
۱		
	شماری از اصطلاحات و تعبیرات زبانی در برخی از «لیلی و مجنونها»	حسین فرمند
۱۲		
۲۸	ناطق مکرانی . بلوچدری پرداز	دکتور انعام الحق کونر
	تقطیعیهای نادرست	پوهاند رشاد
۵۱	یک نوشته پهلوی در تاریخ	دکتور داد خدا
۵۷	شطرنج و نرد	
۶۴	بحثی بر یک کتاب	حسین نایل
۷۳	دسته بندی واژه ها نظر به نقش دستوری آنها	پوهنیار ضیاء الدین ضیا
	فهرست مقالات پنجساله خراسان	محمد سرور پاک فر

# خراسان

مجله دو ماهه

مطالعات زبان و ادبیات



دلو - خوت ۱۳۶۴

شماره ششم ، سال پنجم

حسین بهروز

## باز هم پیرامون مقدمه کهنترین

نسخه شاهنا مه

در شماره مجله وزین خراسان باز نگر یمها و باز رسمیمهای گسترده دانشی مرد بزرگ که خداهش بیامرزاد پیرامون شاهنا مه فردوسی تحت عنوان « کشف شاهنا مه قبل از دوره مغول » به چاپ رسیده است .

از آنجا که هر نوع باز رسی و پژوهش جدید در مورد این اثر جاو یدانی قد مهای دیگری در انکشاف تاریخ تحول و چگونه گی مقدمه و متن شاهنا مه میباشد بهتر به نظر آمد نکاتی چند در زمینه ابراز گردد .

نگاشته های شماره چهار د در مورد شاهنا مه به اساس مقاله مفصل پرو فیسو ر پیو مونتز به عمل آمد و در پیرامون آن میجر خد وهم تذکراتی در مورد مضمون و شماره دهم مجله خراسان یعنی مقاله موجز کهن ترین نسخه دستیاب شده از شاهنا مه دارد .

این دانشی مرد با محترم مایل هروی حینیکه در مسکو در سمپوزیم بین المللی فرهنگ سخنو را ن دروزبان جهان اشتراک داشتند خواهش دیدار نسخه فلو رانس را نمودند ، نگارنده میکرو فلم این اثر را در منزل خود برای شان نشان دادم که پس از ملاحظه و بررسی ، تقاضا کردند تا مقدمه آن رونویس گردد و خدمت شان تقدیم شود ، بآنکه بنابر گرفتاری های زیاد علمی مخصوصاً سهمگیری در سمپوزیم یاد شده فرصت چنین کاری میسر نبود باز هم در اصرار به این کار اقدام شد و مشترکاً خواندن مقدمه آغاز گردید و نگارنده مضمون «کشف ..» شماره چهارده خراسان بیشتر در خواندن کلمات غیر خوانا و خدشه دار مدد فرمودند . پس از آن روشتم مقدمه به تایپ سپرده شد تا بدون کوچکترین تصرف آن را تایپ نماید . چنانکه اگر از فرو گذاشت دو کلمه و یک فقره صرف نظر شود میتوان گفت که موفقانه از عهده برآمده . اسف انگیزی مساله در این است که حتی فرصت مقابله رونویس بامتن تایپ شده میسر نگردید . رونوشت سپرده شد وهم قرار داده شد تا مقاله پرو فیسو ر پیو مونتز ، خدمت شان ارسال گردد چنانکه موقعی که مضمون پرو فیسو ر از ایتالیا رسید این وعده نیز ایفا گردید و مضمون آقای پیو مونتز به کابل فرستاده شد .

مطابق به موازین متن شناسی که عبارت از بررسی تاریخ دگرگونی های متن میباشد علماً هیچ کس ر حق ندارد متن را مطابق رسم و عادت خویش چنانکه برای خودش مفهوم باشد و یا به ذوق خواننده برابر گردد اصلاح کرده به اصطلاح آ زرا بهبودی بخشد . متن علمی - انتقادی همچنانکه بر روی قرینه زایی های قیاسی و زمینه سازی های به اصطلاح من در آوردی نمی تواند تهیه بشود ، بهمان ترتیب

معانی نیمه مفهوم نیز به هیچ صورت در آن راه نمی یابد گذشته ازین شدیداً معایر تهیه متن متنهای ائتلافی بوده و محض در موردی که نسخه اصل مفهوم می را ارا نه نمیکند این امکان به دست می آید که از نسخه معتبر ثانوی استفاده شود.

به اساس این دستور ، رونوشت مقدمه شاهنامه فلو رانس تهیه شد و در مجله خراسان (شماره دهم) به چاپ رسید .

از آنجا که پرو فیسور پیومونت در چاپ مقدمه فلو رانس درمضمون خویش بعضی نا درستیها را رواداشته اند ، نگارنده مقاله «کشف...» به استناد مقدمه پرو فیسور ، رونوشت ما را در بعضی موارد نادرست پنداشته اند .

طوری که تذکار رفت در دومورد که دو کلمه از تایپ باز مانده است در سایر موارد تذکرات مؤلف مقاله «کشف...» بيمورد بوده با متن اصلی مقدمه سر نمیخورد و گاهی هم معانی نیمه مفهوم می رابه وجود می آورد که طرف پذیرش نیست. بنابراین تصحیح و توضیح مسأله ، تذکرات شان با متن پرو فیسور و متن فو تو کاپی اصل از مقدمه و نیشته های مضمون شماره دهم مجله خراسان ذیلا ارا نه میشود .

۱-ص ۱۳ «کشف...» تذکار (۲) متن پرو فیسور (لیکی) ، ص ۱۱۴ پاورقی (۲) شاید : لیکن شماره ده خراسان : «لیکن» ، سطر هفت ص اول فو تو کاپی « لیکن » .

۲-ص ۱۴ «کشف...» تذکار (۳) متن پرو فیسور ( منکر) ، ص ۱۱۴ پاورقی (۲) برخی این کلمه را ممکن خوانده اند ، به شماره ده خراسان «ممکن» سطر شانزده ص اول فو تو کاپی « ممکن»

۳-ص ۱۴ «کشف...» تذکار (۴) متن پرو فیسور : « طوسی گفت من داستانی دارم از جمله این کتاب که نیکوتر است از شعر عنصری چون این سخن بشنید بروی اقتراح کرد .»

درین عبارت نسبت کمبود یک کلمه که در متن اصلی موجود بوده و از نظر پرو فیسور و مؤلف مقاله «کشف...» لغزیده مفهوم چندان روشن نیست در حالیکه در شماره ده مجله خراسان متن کامل

به طبع رسیده است و لی نگارنده مضمون «کشف...» آن کلمه را اضافی قلمداد کرده اند و آن کلمه «ماهک» است که در متن اصلی قبل از کلمه چون و بعد از کلمه عنصری قرار دارد، یعنی در اصل متن فوتوکاپی و شماره ده خراسان چنین میباشد: طوسی گفت من داستانی دارم از جمله این کتاب که نیکوتر است از شعر عنصری ماهک چون این سخن بشنید بروی اقتراح کرد.

از آنجا که صحبت میان طوسی یعنی فردوسی و ماهک میرود لذا بدون ذکر کلمه ماهک که مخاطب طوسی بوده عبارت درست فهمیده نمیشود. بر اهل خبرت پوشیده نیست که مذاکره طوسی و ماهک در مورد نظم سیر الملوك بوده و عنصری دوییت از آن را در کشتن رستم، سهراب را منظوم نموده و بر سلطان خوانده است و سلطان او را موظف به نظم همه کتاب ساخته و چون فردوسی این موضوع را از ماهک میشنود به منزل میرود و همه داستان رستم و اسفندیار را نظم میکند و به ماهک میگوید که سیر الملوك را در روزگار پیش نظم کرده اند. ماهک ازین خبر غیر مترقب به تعجب میافتد و میگوید که: «این سخن ممکن نباشد» پس فردوسی اظهار میکند که من داستانی از این کتاب را در دسترس دارم که بهتر از شعر عنصری است ماهک چون این سخن را از فردوسی میشنود از وی خواهش میکند که داستان را به وی نشان بدهد.

درینجا لازم میافتد تذکر داد شود که کلمه «منکر» که در متن پروفیسور و شماره چهارده خراسان به عوض کلمه «مکن» آمده از لحاظ معنی با متن سر نمیخورد. چه «منکر» به معنی کار زشت، ناشایسته و بد و نامشروع و به معنی داهیه و مرد زیرک و فطنت و نام یکی از دو فرشته (نکیر و منکر) میباشد. منکر به معنی انکار کننده، اقرار نکنند، و کسی کامری را باور و قبول نکند. طوری که معلوم میشود هیچ یک از این معانی با عبارت فوق موافق نیاید. از همه صریح تر اینکه چنانکه ارائه شد در فوتوکاپی یعنی اصل نسخه «مکن» نگاشته شده است.

آنچه پرو فيسو ر مذکور را با اشتباه انداخته طرز نگارش حرف «ن» ميباشد در آخر کلمه « ممکن» که به شيوه رقا ع کتابت شده است چنانکه عين کلمه رابه همين شيوه در ص سوم فوتوکا پي، درابتدای سطر شصت و سه نيز نگاه شده است و با کمال تعجب بايد گفت درين جا آقاي پيو مونتز کلمه را «منکر» بلکه « ممکن» قرائت کرده اند .

۴-ص ۱۴ تذکر (۵) متن پرو فيسو ر « بروی اقتراح کرد» ص ۱۴ پاور قی (۵) خراسان شماره ده : اقتراح ؛ ولی اقتراح متن ار ماده فرح ، به معنی خوشی است. شماره ده اقتراح متن اصل فوتوکا پي «اقتراح» .

اینکه نگارنده محترم مضمون «کشف ....» پیش کلمه اقتراح سوالیه گذاشته اند شاید مفهوم کلمه برایشان روشن نبوده است . اقتراح به معنی در خواستن، آرزو کردن ، خواستن ، پرسیدن ، بی اندیشه سخن گفتن، به قرینه خود امری تازه آوردن ، نوپیدا کردن مساله یی را در معرض افکار دیگران گذاشتن و نظر ایشان را خواستن و غیره میباشد . اما کلمه اقتراح در فرهنگها یی که در دسترس من بودند ، دیده نشد .

۵-ص پانزده تذکر (۷) متن پرو فيسو ر « کرامتی» کرد ص ۱۸ پاور قی (۷) «کشف ....» (۷) خراسان : کرامی ؛ متن اصل فوتوکا پي سطر بیست و پنج «کرامی» . شماره ده «کرامی» . نگارنده مقاله «کشف ....» بعد کلمه « کرامی» سوالیه گذاشته شاید خواسته اند نشان بدهند که کلمه بیمفهوم است و یا چینی کلمه یی و جود ندارد . باید توضیح کرد که قبل از رونویسی مقدمه بعضی از مشخصات و ممیزات نسخه فلورانس به شکل موجز در سه صحیفه نشر شده است و ممیزه (۱) عبارات است از طرز نگارش «چپگز» در ی درین نسخه که همه به صورت (ج، ب، ک، ز) کتابت شده اند. وما در رسم الخط اصل دخلی روان داشتیم و آنها را طوری که در عمل آمده ارائه کردیم ، بناء این کلمه « گرامی» است که به معنی ارجمند ، محترم ، مکرم ، عزیز و امثال آن میباشد .

۶-ص ۱۶ تذکر (۹) مت—ن پروفیسور «ویا در مقابل»، ص—  
 هجده پاور قی (۹) خراسان :

و در مقابل ، شماره ده «ویا مقابل» ، اصل متن فو توکا پیسی  
 «ویا مقابل» ناگزیر توضیح باید کرد که فقره های «ویا مقابل» و یاد  
 مقابل» در متن اصل فوتو کا پی درص دو، در سطر های شش و هشت  
 تکرار میشود یعنی در سطرشش بدون «در» و در سطر هشت با  
 «در» به کار برده شده است چنانکه در شماره دهم خراسان ، در متن  
 پروفیسور مطابق به اصل نسخه ضبط و نشر گردیده است، اما  
 نگارنده «کشف...» خود به اشتباه برخورد و فقره دومی را به جای  
 اولی و اولی را به جای دومی عوضی گرفته اند .

۷-ص ۱۶ تذکر (۱۰) مت—ن پروفیسور «اتصال» ، شماره ده  
 «افضال» متن فو توکا پی ص دو، سطر ۱۰ «اقضال» درین جا باید از  
 نظر معنی کلمه افضال و اتصال که کدام یک بهتر افاده مفهوم مینماید  
 قضاوت شود . عنصری شرط می گذارد که هر یک از شعرا نیم مصرع  
 شعر بگویند و او «فردوسی» هم نیم مصرعی گوید. اگر شعر او بر  
 دیگران افضل یعنی بر تو بهتر بود در آن صورت حکم بر سلطان است و  
 اگر شعرا و بر شعر ما فضیلت و برتری نداشت او را به سزا رسانیم .  
 معنی کلمه اتصال چنین میشود که اگر شعر او و بانیم مظهر عهای ما  
 وصلت پیدا نکند او را به سزا رسانیم . گر چه به کار برد هر دو  
 واریانت مخل معنی نیست اما واریانت نخست زودتر رساننده معنی می  
 باشد .

۸-ص ۱۶ تذکر (۱۱) مت—ن پروفیسور «کی کسی مردان» ، ص  
 هجده پاور قی (۱۱)، خراسان : کی کسی که مردمان حکیم تعدی کنند؟  
 مراد اینست که کسی که بر مردان حکیم تعدی کند ، متن اصل  
 فو توکا پی ص دو ، سطر ده «کی کسی که مردمان حکیم تعدی کنند؟  
 طوریکه دیده میشود متن شماره ده خراسان و متن نسخه اصل یکی  
 بوده پروفیسور و نگارنده مقاله «کشف...» خودشان به اشتباه بر  
 خورده اند و متن را نادرست ضبط نموده اند گذشته ازین که در



«مقاله کشف...» متن راناقص—س گرفته اند عبارت آنها برقد معنی موافق نبوده و برابر نیست، توضیحی هم که هیچ گو نه موردی نداشته نوشته اند.

۹-ص ۱۶ تذکر (۱۳) متن پروفیسو ر « بس کس کی از تیر چشم مست تو بجست ص هجده پاور قی (۱۳) خراسان، بخش، متن فو تو کاپی ص دو، سطر ۹ بجست.

از نظر مفهوم بیت اول رباعی (اگر معمول بشمریم که در رباعی بیت اول و دوم و مصراع چهارگانه نا میده شود) که در آن از مستی و تیر بدستی چشم بت صحبت شده است باید تیر چشم او کشنده باشد که هیچ کس را از آن رهایی و نجات نباشد پس کلمه «بخست» از اسم فعل خستن درست است و اگر هم از مصدر خستن گرفته شود باید نجست باشد که باز هم به معنی رهایی نیافته است. درین دو صورت مفهوم لازم ارا نه شده است و مخل معنی نمیباشد. و اگر طوری که پروفیسو ر و نویسندۀ مضمون «کشف.....» قبول کرده اند «بخست» پذیرفته شود مخل معنی بوده به الذم بما یشبه المدح قرینتر میگردد حتی ذم واضح میشود یعنی که ای بت با آنکه چشم مست تو تیر به دست دارد بسا کسان که از هدف تیر تو رهایی جسته اند گویا چشم مست تیر دار تو شکاری لایق و شایسته نیست و چطور ممکن بود که محمود شعری با چنین مفهوم را قدر میکرد و گوینده اش را گرامی میداشت. بر علاوه این رباعی را رضا قلی خان هدایت نیز در جلد دوم مجمع الفصحای خود چنین درج کرده است:

مست است همی چشم توو تیر بدست

بس کس که ز تیر چشم مست تو بخش

گر پوشد عارضت زره عذر شهست

کز تیر بترسد همه کس خاصه زمست

چنانیکه در رباعی بالا هم دیده می شود در شماره ده خراسان نیز در عوض «از تیر چشم» برای روانی شعر «ز تیر چشم» آورده شده است مصراع چهارم که در فوتو کاپی و میکرو فیلم کاملاً ناخوان و خدشیده

دار میباشد به ظن قریب آنچه رضا قلیخان ثبت کرده درست تر است .

۱-ص ۱۷ تذکر (۱۸) ، متن پروفیسور « بنیره رستمی » ص ۱۹ «کشف ...» پاور قی (۱۸) خراسان ، تبیره ، شاید در اصل بنیره بود ، متن اصل فو توکا پی ص سه سطر دو « بنیره رستمی » چون کلمه بنیره در فر هنگهای دری موجود دیده نشد لذا پذیرفتن آن در متن نادرست بود و به آسانسی و سمولت طوری که نویسند ه کشف تذکر میدهد ، میشد آن را « بنیره قلمداد کرد و گذشت و لی از آنجا که بنیره رستم از شاهان ما زنده اراز بوده باشد و رستم قهرمان ملی مردم زابلستان روابط قومی و خویشی با خاندان شاهی مازندران داشته باشد در تاریخ واضح نیست و غالباً هم نمیتواند باشد لذا مشکل است که کلمه « بنیره » به آسانی پذیرفتا شود . پس کلمه تیره که به معنی خاندان ، دودمان ، طایفه و دست است درینجا درست تر میباشد یعنی تشبیهاً میگوید دودمان تو و یی خاندان تو و یا دسته تو رستمی هستند و به همان ترکیب که اصل و نسب رستم به سام نریمان میرسد از تو نیز به آنها میانجامد .

۱۱-ص ۱۷ تذکر ۱۹ متن پروفیسور « عرض » ص نزده پاورقی (۱۹) « کشف ... » خراسان : غرض ؟ اصل فو توکا پی ص ۳ سطر ۲ « عرض »

اگر عرض به معنی آشکار کرد ز و ظاهر ساختن افاده شود و به اضافت به سوی تو خواند ه شود کلمه عرض متن فو توکا پی درست است در غیر آن (غرض) که بنیه مفاهیم هدف ، خواست ، قصد و مقصد باشد اولی به نظر میرسد .

۱۲-ص ۱۸ تذکر (۲۲) متن پروفیسور « مد حتی گفت » ص ۱۹ پاورقی ۲۲ خراسان : گفتی ، متن فو توکا پی ص سه سطر شانزده گفتی یعنی که در شمار ده مجله خراسان مد حتی گفتگی ضبط و چاپ شده است طوری که در اصل نسخه میباشد بنا برین به خوبی ملاحظه میشود که محترم پروفیسور ر پیو مونترزوبه تایید

جناب شان نویسندۀ مقاله «کشف...» مانند سایر موارد خود به اشتباه بر خورده اند و محترم نگارندۀ مضمون شماره چهارده بدون توجه به مفاہیم جمله بندی بلاغت و روانی کلام نبشته های سالم شماره دهم مجله خراسان را غلط پنداشته به پاورقی برده اند و عبارات نادرست و ناقص را در متن به جا گذاشته صحیح پنداشته اند. در پایان لازم است توضیح داده شود که در تذکر (۸) کلمۀ (تو) در تذکر (۱۶) کلمه (ازین) و در تذکر (۲۴) فقره (اکنون بدین جه کردی) از تایپ باز مانده و هم در تذکر (۱۲) به جای (بمانند) و در تذکر (۱۶) به عوض (بردن) کردن درج شماره دهم گردیده است که اگر چه از نظر مفهوم در عبارات خللی وارد نیست یعنی به جای «عاجز بمانند عاجز آمدند» و در عوض «لجاج نشاید بردن» «لجاج نشاید کردن» به کار رفته اما چون هیچ کسی را حق مداخله و اصلاح و تعویض در متن نیست از خوانندۀ گانا احتراماً خواهش میشود این فقرات را به اساس متن پرو فیسور پیومو-نتزقرائت فرمایند.

چون سایر قسمت های مضمون «کشف شاهنامه قبل از دور مغول ۶۱۴ هـ ق. ۱۲۱۷م آغاز پژوهش های در شاهنامه شناسی» بر متن مقدمه ارتباط ندارد به کلماتی که در متن میکرو فیلم به کمبود نقطه ها و سایر نارسا ییها بر خورد شده در پاورقی های مضمون «کهن ترین نسخه دستیاب شده از شاهنامه» اراثة گردیده اند که اگر دانشی مرد بزرگ به این پاورقیها توجه میفرمودند به بیشتر این همه اشتباهات بر نمیخور دند. در قسمت اخیر مقدمه که بیشتر، کلمات آن خوانده شده نتوانست، جای کلمات سفید گذاشته شده نقطه گذاری گردیده است که با مقایسه با متن پرو فیسور مطابقت کلی دارد به جز کلمۀ «طلب» که مطلب درج شده است و اینکه دانشی مرد آنها را بیمعنی و مشوش خوانده اند حق به جانب نیستند.

پرو فیسور پیومونتز که این نسخه ارجناک و پر ارزش را کشف کرده اند و خدمت بزرگی برای دری زبانهای جهان و ادبیات بشر انجام داده اند، از اصل نسخه که به رنگهای طبیعی و اصیل بوده و در

دسترس شان قرار داشته و شاید هم اکنون قرار داشته باشد استفاده برده‌اند یعنی سیاهی، سفیداب، حل طلا، شنجر ف، لاجورد و غیره در اصل نسخه رنگهای طبیعی را ارائه میکنند و اگر هم کلماتی در زمینه حل طلا نوشته میشود به جای خود باقی میماند و کلمات به خوبی خوانده شده قابل رویت میباشد در حالی که در میکرو فلم و فوتو کاپی همه این رنگها به سیاه و سفید تبدیل شده بعضی از آنها در عکاسی کمر-نگتر جلوه کرده و بعضاً حتی زایل میشوند بنا برین خواندن حروف و کلمات را خیلی دشوار و هم گاهی ناممکن میسازد (عکاسی رنگه موضوع دیگری است) چنانکه این مساله را میتوان در پایان صفحه سوم میکرو فلم و فوتو کاپی مقدمه بر آن مشاهده کرده چه بسیاری از کلمات که غالباً بر روی زمین طلا کاری شده نگاشته شده اند ناخوانا و غیر قابل رویتند.

در پایان از اداره محترم مجله خراسان خواهش میکنم که اگر مقدور باشد مقاله پرو فیسو ریومونتنز را کاملاً به درستی برگردانیده برای استفاده همگانی به طبع برسانند گذشته از این وظیفه خود میدانم از لطف دیگر این پرو فیسور نیز یاد آوری کنم که جنابشان اجازه دادند میکرو فلم مجموعه اشعار شعرا بی را از یونیورسیتی بالونی برای من بفرستند که در آن اشعار پنج تن شاعری که مباحث از آنها اطلاعی نداریم و تاریخ ادب در آن خود آنها بیخبر است درج میباشد.

این مجموعه اشعار شعرا ی دوره سلاجقه است اسمی پنج تن شاعر:

- ۱- شمس الدین السجاسی
- ۲- شمس الدین اقطع بیلقانی
- ۳- شهاب الدین قطبی المرغزی (المروزی)
- ۴- قمر الدین عمر رازی معروفه سیفی
- ۵- شهاب الدین اطلس

نگارنده تاجایی که وسایل اجازه میداد دربارۀ این مجموعه مضمونی ترتیب داد و فوتوکاپی اشعار آنها را جنسآبه ادارۀ اتحادیه شعرا و نویسندگان ج.د.ا، برای نشر فرستاد م ممکن به چاپ رسیده باشد.

### نکته

قد خمیده ندارد به غیر ناله حضور که نیست خانۀ زنجیر بیصدا معمور  
 خلاف قاعده اصل آفت انگیز است حذر کنید آبی که سر زند ز تنور  
 گزیر نیست به زیر فلک زشادی و غم به نوش و نیش مهباست خانۀ زنبور  
 (بیدل)

# شماری از اصطلاحات و تعبیرات

## زبانی در برخی از «لیلی و مجنونها»

برای شناخت و آشنایی با سیر تاریخی و مدارج تمدن، چگونه‌گی سنت‌ها و آداب مظاهر و شئون اجتماعی، میزان پیشرفت‌های ذوقی و فکری ملت‌ها و هم یکی از جالب‌ترین و پربهره‌ترین زمینه‌های مردم‌شناختی، فرهنگ عامیانه منبع سرشاری به‌شمار می‌رود. دانشمندان جهان از دیر باز به ایشو، توجه و عنایت جدی به این امر مهم و پرارزش معطوف داشته و تلاش فراوان به‌کار بسته اند تا در نتیجه کوشش و پوییش، مواد مورد نیاز را به‌خاطر تجزیه و تحلیل جنبه‌ها و ابعاد گسترده و گونه‌گون آن تهیه و گردآوری نمایند.

یکی از زمینه‌های جالب توجه و ارزشمند فرهنگ مردم مطالعه و بررسی واژه‌ها، تعبیرها، کنایه‌ها و اصطلاحاتی است که در میان مردم شایع و رایج بوده و اهل زبان آنها را برای افاده و ادای نازک‌ترین دقیقه‌ها و باریک‌ترین لطیفه‌ها آفریده اند. از همین جهت است که مستشرقان و زبان‌شناسان برای ضبط و گویش‌های محلی و زمینه‌های وابسته بدان اعم از مفردات و مرکبات میکوشند و تلاش می‌ورزند تا این گنج شایگان را از دستبرد فراموشی آفت نسیان در امان نگاهدارند و حتا زبسا ن‌پرغنائی هر حرفه و صنف و جماعت را که از خود

دستگاه ویژه‌یی ازواژه هاو اصطلاحات دارند گردآوری و پاسداری نمایند. به بیان بینشمندی «توجه به فرهنگ مردم در موازات توجه به مردم فرا دارد و اما به گواهی تاریخ نخستین تلاشهای منظم برای گردآوری آثار فولکلوری در قرن ۱۹ در کشور های که زیر پاشته آهین بورژوازی قرارداشتند صورت گرفته است» (۱)

با توجه بدانچه گفته آمد، ادبیات فلکلو ری تا زمانه های نزد یک به ماسینه به سینه نقل می شد و کمتر هیات کتاب و رساله را به خود می گرفت، اما باید افزود که این بخش ادبیات هیچگاه از چشم اند از وساحه دید حلقه ها و چهره های براننده ادبی مابه دور نمانده است. چه هر یک از مؤلفان ادبی و شاعران ما چسته چسته و به گونه پراکنده، اینجا و آنجا در لابلای اشعار و آفریده های شان، برهه ها و نمادهایی از ادبیات فولکلوری را بازتاب داده، ازین منبع سرشار بینش و دانش توده ها سود چسته اند. بدین معنی که جنبه های گونه گون هنر فولکلوری، به ویژه بخش ادبی آنرا که شامل حکایت ها و افسانه ها، واژه ها و اصطلاحات، امثال و حکم، ترانه ها و سرودها میشود، در آثار شان چاداده و برای بیان مقاصد و مفاهیم منظور نظر از آنها آمد گرفته اند و از جانبی هم این دردانه های اصیل فرهنگ مردم را از خطر نسیان و فراموشی در امان قرار داده اند.

گرچه عده یی را باور بر آن است که ادبیات بر پایه های فولکلوری استوار میباشد و بیشتر -ینه مابه و جوهر کار خود را از فولکلور میگیرد گواهی هم مبالغه آمیز مدعی میشوند که همه چیز فولکلور است، ولی گروه دیگر عقیده دارند که بسا حکایت ها، واژه ها، اصطلاحات و امثال از ادبیات و متون ادبی در بیابان توده هارا که گذشته و باگذشت روزگار، آب و رنگ فولکلوری به چهره زده، مهر ادبی از ناصیه شان زدوده شده است که سخن گفتن در صحت و سقم این دو دیدگاه مستلزم بحث جداگانه و مفصل است و بیرون از حوصله این نوشته.

ولی آنچه انکار ناپذیر است وجود جلوه هایی از فرهنگ مردم، از آن جمله تعبیرات و اصطلاحات در متون ادبی دری میباشد که سیر گذرا و کوتاه در آفریده های ادب چهره - گانی چون فردوسی، ناصر خسرو، نظامی، عطار، سنایی، اسدی، مولوی، سعدی، جامی و از سخن پردازان متأخر استاد بیتاب و عشقری در افغانستان و ایرج و عارف و نظیره های شان در ایران گواه راستین و شاهد باورین این ادعا تواند بود. (۲)

چون کپ برسر اصطلاح و تعبیر است باید گفت با آنکه در فرهنگ‌ها «اصطلاح» رامقرر داشتن يك معنى برای لفظی غیراز معنای اصلی آن، «تعبیر» را بیان کردن مقصود و منظور به عبارتی و «مثل» را قول مشهور میان مردم گفته اند، باز هم تعیین حد و مرز مشخص برای هر يك از این سه مقوله کاری است دشوار و حتی ناممکن. چه بدانگونه که گفته آمد تعریف‌های یاد شده متداخل بوده و هیچکدام از لحاظ منطقی جامع و مانع بوده نمیتواند.

بدر نظر داشت آنچه گفته آمد، چون «اصطلاحات و تعبیرات» بخش عمده و قابل توجهی از مفاهیم زبانی را تشکیل میدهند شاعران و نویسندگان را از کاربرد آنها در کلام شان گزیری نیست. بنابراین دواوین و فر آورده های بدیعی آنان گنجینه های فیضی است که این مرواریدهای درخشان را در سینه خود جاداده اند و اگر چنین نبود بنا بر قاعده زوال ناپذیر طبیعت (کهواژه‌ها و اشکال لسانی تولد میشوند، زیست میکنند و میمیرند) شمار بیشماری از این اصطلاحات، تغییرات و امثال نیز راه دیار نیستی را در پیش می گرفتند و ما امروز از موجودیت و چگونه گی آنها ناآگاه می بودیم.

اکنون به گونه مثال و به عنوان مشتم نمونه خروار، از پهنای ادبیات گسترده زبان دری پنج منظومه «لیلی و مجنون» را بر می داریم و برگ گردانی میکنیم تا دیده آید چه گهرهایی از اصطلاحات و تعبیرات زبانی را در بطن خود نهفته دارند. پیش از آغاز کار، بایسته مینماید نگاهی به پیشینه داستان «لیلی و مجنون» هر چند گذرا و پرشتاب - افکنده شود.

باتحکیم نفوذ سیاسی و دینی اعراب در خراسان زمین و تأثیرات فرهنگی ناشی از آن، داستان عشق شور انگیز «لیلی و مجنون» که منبع اصلی آن سرزمین و ادبیات عرب است (۳) چنان طرف توجه و دل بسته گی مردم با ذوق این مرز و بوم قرار گرفت که تمثل بدان زمینه و بهانه یی برای سخنپردازی و سخن گستری شاعران گردید. قریحه سرشار و ذوق ابداعگر دست اندر کار را زبان و ادب دری در همین حدود منحصر نماند، بل این داستان پر ماجرا و شور انگیز را که در ادبیات عرب از حدود روایات کوتاه و تمثیل پافراتر نهاده بود، انکشاف داده در هیات يك رمان عشقی کامل عیار در آورد (۴) نخستین بار «نظامی» داستان سرای گنج در سال ۵۸۴ ه. و به فرمان شروانشاه ابوالظفر اخستان به نظم این داستان دست یازید (۵) و در مدت کمتر از چهار ماه دسته گل پر رنگ و بویی در گلستان شعر و ادب دری پرورش داد که رایحه الهام بخش



آن پیروان و نظیره نگاران بیشماری را به دنبال او کشانید.  
در میان چهل و چار منظومه که به زبان دری و به پیروی از «لیلی و مجنون» نظامی سروده شده است (۶) نظیره هایی از امیر خسرو و بلخی معروف به دهلوی، جامی هروی، مکتبی شیرازی و عیدی بیگ شیرازی نیز به دیده می آید که هر یک در حد خود قابل توجه و بیاتگر غنای ادب کهنسال و دیرپای زبان دری و قریحه و استعداد سرایندهگان آنها میباشد.

درین نبشته چنانکه تذکار یافت سیری در مثنوی «لیلی و مجنون نظامی» و چهار نظیره آن (۷) به عمل می آید تا باشد نمونه گونه ارمغانی از اصطلاحات و تعبیرات زبانی پیشکش ذوق خوانندهگان علاقمند گردد:

#### ۱- ددر «لیلی و مجنون» نظامی

آهن سرد گویدن = اصرار و ابرام در انجام امر ناممکن  
بمشین وز دل رها کن این درد آن به که نگو بی آهن سرد (۴۷۷).

این دست = ازین نوع، ازین جنس یا ازین گونه.  
شه چون سخنی شنید ازین دست شد گرم و ز باره گی فرو جست (ص ۵۶۷)

به جان گو شمیدن = تلاش صادقانه و تاپای جان به خرچ دادن.  
جان است و چو کس به جان نکوشد پیراهن عاریت نشود (۴۴۴)

به دست و پامردن = سلب شدن نیرو و توانایی.  
ازدم تمش شمس شکسته شد خرد زانندیشه اوبه دست و پامرد (ص ۵۶۸)

پهلوی تمبی کردن = کناره کردن، دوری گزیدن، شیله دادن.  
دوران که نشاط فریبی گرد پهلوی ز تمبی روان تمبی گرد (ص ۴۴۱)

خواب خرگوش = غفلت و بیخبری  
آهو چشمی که چشم آهوش میداد به شیر خواب خرگوش (۵۵۵)  
دست بر جگر نهادن = اظهار کردن درد و بیقراری از زیادتای درد جانکاه.

چون بوی دمن شنید بشست يك لحظه نهاد بر جگر دست (۵۲۰)

دست بر نداشتن = قطع امید و علاقه نکردن از گاری یا چیزی.

اما نگذارم از خورش دست گر من نخورم خورنده بی هست (۵۵۶)

دست خوش = اسیر گردیدن و گیر آمدن در بند حادثه و رخدادی.

با بین طلب خسان چه باشی دست خوش ناکسان چه باشی (ص ۴۶۱)

- دل از جا برخاستن = مضطرب و پربیشان شدن  
 دیدنش نه چنان که دیده میخواست کان دید دلش ز جای برخاست (ص ۴۶۱)  
 دل گرم کردن = دل بستن و گرویده شدن به کسی یا چیزی .  
 کردی دل خود به دیگری گرم وز دیده من نیامدت شرم (ص ۵۳۱)  
 موش مرده = افسرده و بی جرات و جبون .  
 تا چند چو یخ فسرده بودن درآب چو موش مرده بودن (ص ۴۶۰)،  
 نقل دهن = کنایه از سخن نغز و شیرین و دلخواه که پیهم گفته شود .  
 نقل دهن غزلسرا بیان ربیعانی مغز عطر سایان (ص ۴۹۹)  
 نمک برجگر فگندن = در دو اندوه کسی را افزونی بخشیدن و دو باره به یادش آوردن .  
 بکشاد شکر به زهر خنده کی برجگرم نمک فگنده (ص ۵۵۵)  
 ۲ - در «مجنون و لیلی» امیر خسرو،  
 باد پیمانه گردن = پرداختن به کاری پیوده و بی ثمر  
 گفتی که نه آن زداد باشد پیمودن باد باد باشد (ص ۱۱۱)  
 به باد گرفتن = بی ارزش شمردن و به هیچ گرفتن .  
 او هرچه شنید یاد گیرد تعلیم دگر به باد گیرد (ص ۸۴)،  
 به خار خار ماندن = به تشویش و دلپره گرفتار شدن .  
 مادر پدر از چنین شماری ماندند دمی به خار خاری (ص ۷۲)،  
 بیجگری = کم جراتی، بیحوصله گی و کم طاقتی  
 از دم همه خونجگر همیکرد و زیجگری جگر همیخورد (ص ۹۲)  
 تن در دادن = راضی شدن و اظهار موافقت کردن .  
 اینست چو خوا هس الهی تن در دادم به هرچه خواهی (ص ۱۳۷)  
 جایگیر نبودن (جایی را گرفته نتوانستن) = بی نتیجه و بی ثمر بودن .  
 مادر چو شناخت گواسیر است و آن گن مکش نه جایگیر است (ص ۸۷)  
 چرب زبان = شیرین بیان و خوش سخن .  
 زانو زده قیس از دگر سوی هم چرب زبان وهم سخنگوی (ص ۷۵)  
 چشم بد دور = به گونه دعا برای دفع زخم چشم گفته میشود .  
 زان روی که داد چرخ را نـور با آن همه نیل چشم بد دور (ص ۲۲۸)

- چشم به هم زدن = لحظه کوتاه و زودگذر ، به اندازه بستن و باز گشادن چشم .  
 این شب که تراست عشرت آموز تا چشم بهم زنی شود روز (ص ۶۰ ۲)  
 چیزی را به جان خریدن = ارزش و ارج فراوان به آن قابل شدن  
 زان رسم وفا که در تو دیدست بیوند ترا به جان خریدست (ص ۱۳۵)  
 خواب خرگوش = غفلت و بیخبری  
 چشمش ز گر شمه مست بیبو ش آهو و بره بی به خواب خرگوش (ص ۷۴)  
 دامن کشیدن = دوری گزیدن و احتراز نمودن از گاری یا چیزی .  
 گای دعوی مهر کرده بامن وانگه زوفا کشیده دامن (ص ۱۷۵)  
 • • •  
 دامن مکشی زجوی خونم رنجه مشوی زبوی خونم (ص ۷۷ ۱)  
 دست ازدا من گسی برداشتن = اورا ترک گفتن .  
 یا تقد مرا به دامن آرید یا دست ز دامنم بدارید (ص ۱۰۸)  
 دست بهم مالیدن = اظهار افسوس ، حیرت و ندامت گردن .  
 در گوشه غم نشست نالان از حالت قیس دست مالان (ص ۱۲۱)  
 \* \* \*  
 آمد به سوی قبیله نالان زان مرغ پریده دست مالان (ص ۱۲۶)  
 ریزان گل ولاله شست در شست مالنده چنار دست بردست (ص ۲۳۸)  
 دولت چو عنان زدست بر بود مالیدن دست گمی کند سود (ص ۲۶۶)  
 دست پیشی = همکاری و تعاون و بخشش .  
 خود گیر که ما به دست پیشی جستیم رضای تو به خویشی (ص ۱۱۲)  
 دست شستن = قطع علاقه و صرف نظر کردن از کسی یا چیزی .  
 این گشته بر آب دیده مان مست او شسته زجان خویشتن دست (ص ۷۸)  
 ورنه به هوسر کسی نجوید گزجان عزیز دست شوید (ص ۲۷۵)  
 میکرد به سینه یاد دلخواه می شست به گریه دست از آن ماه (ص ۱۴۹)  
 وانگه ز جهان فراغ جسته وز شغل زمانه دست شسته (ص ۲۸۱)  
 دست و پاگم گردن = مضطرب ، پریشان و وارخطا شدن .  
 افزون ز طلب چویافت مردم شك نیست که دست و پا کند گم (ص ۲۰۵)  
 سرخود را گرفتن و رفتن = از فرط ناچاری به همه تعلقات پشت پا زدن و گناره گرفتن .

خونابه دیده آب من ریخت دل هم سر خود گرفت و بگریخت  
سر در سرکاری کردن = جانبازی و سر سپرده گی در راه تحقق آرمانی و یابسه  
فرجام آوردن کاری.

یا همسر او شوم چو افسر یا در سر کار او گنم سر (ص ۱۰۳)،  
فتنه در خواب کردن = فرو نشانیدن شرو آشوب

چون فتنه ما برون زد این تاب آن به که گنیم فتنه در خواب (ص ۱۱۹)  
کم زدن = حقیر و ناچیز شمردن.

جان حیف بود بهای این غم آخر غم تست چون زن کم (ص ۱۶۱)  
گیرم، گیر = فرض گنم، قیاس گنم، فرض کن، قیاس کن.

گیرم که به غم زبون توان بود بی خانه و جای چون توان بود (ص ۹۹)  
خود گیر که از بلا گریزم از بند قضا کجا گریزم (ص ۱۰۱)،  
خود گیر که مابه دست پیشی جستیم رضای تو به خویشی (ص ۱۱۲)  
گوشه جگر = فرزند، اولاد.

هر جا جگرش به چشم تر بود کش دل سوی گوشه جگر بود (ص ۹۲)  
نا آمد روزگار = برگشت بخت و طالع، رو آوردن تکبت و بدبختی.

از هرستمی که در سرشت است ناآمد روزگار زشت است (ص ۱۴۲)  
۳ - در لیلی و میچون جامی،

آب بر آتش زدن = غایله و مشکلی را فرو نشانیدن  
از گرسنه گی نماند تا بم گفتم که بز آن آتش آیم (ص ۱۴۴)  
آب و آذر (آتش) = دشمن و مخالف.

ایشان با قیس آب و آذر لیلی با او چو شیرو شکر (ص ۹۵)  
آسیمه سر (سراسیمه) = مضطرب و شوریده حال  
گشتا به گمان سبایه نخجیر ز آسیمه سری بهوی پنه گیر (ص ۱۵۶)  
بادو بروت = تظاهر به خود خواهی و قدرت نمایی

آن فیضی نسیم نیکخواهی است نی بادو بروت پادشاهی است (ص ۱۲۴)  
بهجا بودن (بهجان رسیدن) = بیزار و ناراض و به تنگ آمده.

آن گفت که بی رخت به جا نم این گفت که من فزون از آنم (ص ۱۳۹)  
بی سرو پای = آشفته و بی سرو سامان

- از منزل دوست‌تبی سرو پای شد بادیه گرد وراه پیمای (ص ۸۹)
- پا از سر ساختن (به سر رفتن) = رفتن در جهتی به اشتیاق و ذوق تمام
- پاساخت ز سر به راه لیلی شد باز به خیمه گاه لیلی (ص ۵۹)
- مچنون چو بخواند نامه او پا ساخت ز سر چو خامه او (ص ۸۵)
- گر عمر بود دگر بیایم با پا روم و به سر بیایم (ص ۸۸)
- مچنون چو شنید نام نامه پا ساخت ز فرق سرچو خامه (ص ۱۹۳)
- بپه دامان کشیدن = متوقف ماندن و از کاری باز ایستادن .
- بنشست و کشید پا به دامان از رفتن آشکار و پنهان (ص ۹۹)
- پوست کرده گفتن (پوست کنده گفتن) = صریح و آشکار سخن گفتن .
- تا چند سخن ز پرده گویم رازی دو سه پوست کرده گویم (ص ۲۱۶)
- داستان = افسانه ، مشهور و معروف .
- هر کس گفتی که این نشانی است زان‌مه که به حسن ، استانی است (ص ۱۶۹)
- دامن کشیدن = دوری گزیدن .
- ور نی دامان کشیدی از وی پیوند سخن بریدی از وی (ص ۱۰۸)
- دام نهادن = زمینه سازی برای فریفتن و در بند افگندن کسی .
- اول زو فانهای دیـــــم دام و اندم که ز من گرفتی آرام
- دامان نکو تری گرفتی و آرام به دیگری گرفتی (ص ۸۳)
- در پوست ننگین = کنایه از شاهمانی و خوشحالی زابد الوصف .
- زین پوست شدم سعادت اندوز در پوست همی ننگم امروز (ص ۲۱۴)
- دست شستن = قطع امید و علاقه کردن از کسی یا چیزی .
- آمد به کنار چشمه و جست ا زهرچه نه یار دست خود شست (ص ۱۸۹)
- دست و پا زدن = سعی و تلاش به خرج دادن .
- میزد به امید دست و پایسی تابوکه از آن رسد به جایی (ص ۲۱۴)
- دست و پا گم کردن = وارخطا ، مضطرب و پریشان شدن .
- کرد از غم و درد دست و پا گم دردی نوشید از اول خم (ص ۸۲)
- دل دادن = جرات بخشیدن ، عاشق شدن .
- گر دل دهیم کنم د لیری در بیشه این دیار شیری (ص ۲۱۰)
- دندان تیز کردن = برجیزی طمع بستن .

- واندم که شود ز لب شکر ریز دندان طمع که میکند تیز (ص ۱۳۰)  
دندان کنند = امید و طمع از چیزی بریدن.
- بین گردن و پشت نا ز نیش دندان طمع کن از سریش (ص ۱۳۴)  
عمره کسی سپردن = کنایه از مردن و دیده از جهان پوشیدن است .
- درد سر خویشتن برون برود زین منزل و عمر باتو بسپرد (ص ۲۰۲)  
قفا خاریدن = اظهار ناتوانی کردن .
- وان را دو جهان بها بیارید زان کار به جز قفانخارید (ص ۱۱۶)  
کسی را به خودش گذاشتن = مزاحم حال و کار او نگردیدن .
- عاری دگرم به سر میارید منبهد مرا به من گذارید (ص ۱۱۴)  
لب به مشک و گلاب شستن و نام کسی را بردن = کنایه از مراتب قدر و بزرگی آن شخص است .
- گفتا که ره ا د ب نجسته و ز مشک و گلاب لب نشسته  
هر دم به زبان چه آری این نام گستاخ چرا شماری این نام (ص ۱۹۲)  
نمک جراحی شدن = سبب فزونی رنج و اندوه کسی شدن .
- کای مردم چشم و راحت دل کم شو نمک جراحی دل (ص ۱۹۳)  
۴- در ((لیلی و مجنون)) مکتبی ،
- آرزو بختن = خیالبافی و هوس پروراندن .  
کی سوخته خویش از آتش آه در بختن آرزوی دلخواه (ص ۸۴)  
از جار بودن = حال کسی را دگرگون و منقلب ساختن  
آن شعر بود که چون بخوانی از جات رباید از روانی (ص ۱۹)  
افسانه شدن = مشهور شدن .
- صدرا (۸) نظری کن از عنایت کافسانه شوم بدین حکایت (ص ۱۲)  
انگشت ندامت گزیدن = اظهار پشیمانی کردن .
- چون اهل قبیله این بدیدند انگشت ندامتش گزیدند (ص ۱۴۹)  
برسری بودن = بر تصمیم و اراده یی را سخ و استوار بودن و میل داشتن .
- من بر سر آن سرم گزین در پایم نرود اگر رود سر (ص ۷۸)  
جز ماتم خویش سر ندادی گویا خبر از پدر نداری (ص ۱۰۱)

- به سر آمدن = آمدن باکمال میل واشتیاق  
خواهم که به سر به پایت آیم لیکن نه مراست سر نه پایم (ص ۱۱۵)  
پادر دامن کشیدن = متوقف ماندن و بازایستادن از کاری .
- در عشق و ی از جهان ریمده در دامن کوه پا کشیده (ص ۴۸)  
با فشردن = اصرار و ابرام کردن و پشت کار داشتن .
- زان پای که در هنر فشر د ی شطرنج هنر ز جمله بردی (ص ۱۲)،  
پوست افزودن = فربه شدن و چاق شدن .
- افزود صنم ز نامه دوست چون نافع نا گشوده صد پوست (ص ۱۱۷)  
چشم داشتن = امید و آرزو داشتن .
- روزی به هوا ی کوی یا ر م گسری از تو چشم دارم  
کز هم شکنی چو روزن د ا م تا سایه بیفتد بر آن بام (ص ۷۶)  
دست بهم سودن = اظهار تاسف ، تأیید و ندامت کردن .
- از قدر تو روز و شب به عالم سوده همه خلق دست برهم (ص ۱۲)  
دست شستن = صرف نظر و قطع امید کردن .
- خوبان به نگار دست بسته لیلی ز نگار دست شسته (ص ۸۲)  
دست گزیدن = اظهار تاسف ، تأیید و ندامت کردن .
- از دست منت ربود تقدیر جز دست گزیدنم چه تدبیر (ص ۳۱)  
دست و پا زدن = سعی و تلاش به خرج دادن .
- شد پیر خمیده با عصا یسی میزد ز قفاش دست و پای (ص ۷۹)  
سایه از سر کسی گرفتن = لطف و کمک خود را از زودریغ داشتن .
- از سرو قدم به سایه میساز تا سایه ز سر نگیرد باز (ص ۸۳)  
سر از یک گریبان بیرون کردن = گنایه ا ز نهایت دوستی و صمیمیت است .
- من جامه در ان ، تو با رقیبان سر کرده برون ز یک گریبان (ص ۱۱۹)  
سر به کف گرفتن = در انجام امری بپذیرفتن خطر مرگ اقدام کردن .
- بوسید زمین و رفتن از پیش جای سر اوبه کف سرخویش (ص ۵۱)  
سوختن بر کسی یا چیزی = رحم و شفقت آوردن بدان کس و یا آن چیز .
- بر زخم تن برهنه اش سوخت تشریف زبخیه بر تنش دوخت (ص ۶۵)  
شکسته بال = افسرده و پویشان خاطر .

خویشان ز غم تو خسته حال اند اندر طلبت شکسته بال اند (ص ۹۵)  
 گاو زمین = مطابق فلسفه قدیم واندیشه‌های افسانه وی، گاوی که کره زمین بر  
 شاخهای آن استوار است .

در دوز دور چرخ شد پیشی شد گاو زمین زناخنش ریش (۹۹)  
 مرگ جستن = در آرزو وطلب مرگ بودن از فرط بیچاره‌گی .  
 لیلی که ز غیر دیده می‌ستست زین‌واقعیه مرگ خویش می‌جست (ص ۶۲)  
 ۵- در ((مجنون لیلی)) عبدی بیگ :

آب در چشم گشتن = پدید شدن اشک در دیده‌گان .  
 از درد من خراب گشته در چشم تو هردم آب گشته (ص ۱۴۷)  
 آب شدن = خجالت شدن ، معدوم شدن و منحل شدن .  
 حیران ر خشی مه چها نتا ب پیشی دهنش شکر شده آب (ص ۵۷)  
 از چشم کسی برون آوردن = پس از لطف و مهربانی و فراوانی نعمت کسی را در  
 رنج و عذاب و مضیقه قرار دادن .

ز د دود فراق بر دو چشمش آورد برون زهر دو چشمش (ص ۶۷)  
 به جان آمدن = بیزار و ناراضی شدن نوبه تنگ آمدن .  
 من بیتو ز زنده‌گی به چانم احوال توچیست تابدانم (ص ۱۷۸)  
 از با د خزان چمن به چان بود مییافت غبار و جای آن بود (ص ۱۸۴)  
 به سر آمدن = آمدن با کمال میل و اشتیاق .

هر روز به سر به گویت آیم چون باد سحر به سویت آیم (ص ۸۲)  
 به سر رفتن = رفتن به کمال میل و اشتیاق .  
 افتان خیزان ز قله نجد میرفت به سر به حالت و وجد (ص ۱۲۷)  
 لیلی لیلی به ذوق گویان سرگرده قدم به شوق پویان (ص ۱۸۵)  
 پای در گل ماندن = به دشواری و مشکلی‌گیر آمدن .

جان بر لب و دست مانده بردل کف بر لب و پای مانده در گل (ص ۸۸)  
 تن زدن = صبر و شکیبایی و خاموشی اختیار کردن .  
 تن زن که گداز نظم تنگ است مشتاب که با ره گیت لنگ است (ص ۶)  
 جاداشتن بر سرو چشم = از مراتب قنوت و احترام بهره مند بودن .  
 کردی گذر از طریق یاری جابرسرو چشم من تو داری (ص ۱۲۳)



- حلقه در گوش = مطیع وفرمانبردار (برده و غلام) .
- مطرب چو دف تو در خروشم چون دایره حلقه کش به گوشم (ص ۳۷)
- مردم ز زر اند حلقه در گوش امروز به درگه میکند گوش (ص ۴۰)
- خون در میانه افتادن = وقوع گشت و خون و قتل و قتال .
- بودم غم هجر را تشانه خون نیز فتاد در میانه (ص ۱۶۳)
- داستان و مثل = معروف و مشهور .
- بودند به عشق داستانی گشتند مثل به هر زبانی (ص ۶۳)
- دامن بالا زدن = به انجام کاری همت گماشتن .
- یکبار بسزن ز بخت و الا دامن پی کار من به بالا (ص ۷۷)
- در دل کارگردن = تاثیر ژرف و عمیق بر کسی وارد کردن .
- بشنید نوای بلبل زار آن نغمه نمود در دلش کار (ص ۱۲۳)
- در زمین رفتن = احساس شرم و خجالت کردن .
- سوی فلک چهارمین رفعت خورشید ز شرم در زمین رفت (ص ۱۷)
- دست شستن = قطع علاقه و صرف نظر کردن از کسی یا چیزی .
- خویشان همه دست شسته از من من مانده جدا به گام دشمن (ص ۱۶۴)
- دلبر = لبریز شکوه و شکایت .
- آتش ز هوای تو دلش پسر با سوز تو میکند تقاخر (ص ۵)
- دهن باز ماندن = گنایه از نهایت تعجب و حیرت است که به کسی دست دهد .
- مانده دهن از تحیرش باز تا جان گندش ز سینه پرواز (ص ۱۴۰)
- هر صبح گنسی نوای غم ساز گل راز تحیرت دهن باز (ص ۱۲۴)
- آید چو به اینطرف به صد تاز ماند دهن از تحیرت باز (ص ۱۲۸)
- لیلی و تبسمی به صد تاز همچون ز تحیرش دهن باز (ص ۱۳۳)
- زبان دادن = تعهد سپردن و اعتراف کردن .
- دلدادۀ خویش را نشان ده ما را به محبتش زبان ده (ص ۱۰۸)
- زهره آب شدن = کم دل و بی جرات شدن .
- هنگام مصاف چون کشد تیغ در دم شود آب زهره میغ (ص ۲۸)
- سرخ و زرد شدن = گنایه از خجالت شدن و نیز بر افروخته گردیدن باشد .
- دیدم چمن از هوا دمی سرد رویش شده گاه سرخ و گه زرد (ص ۱۸۳)

سیه زبان = کسی که تفرین او را اثری باشد .  
 شو می به کسی سیه زبانی از بدخبری بلای جانی (ص ۱۷۰)  
 طاقت طاق شدن = بی حوصله و کم طاقت شدن .  
 چون طاقت تو شود از آن طاق گردی به بهار باز مشتاق (ص ۲۰۷)  
 کار کردن = تائیر افگندن .  
 لیک ز نان به ناله زار در سنگ نهوده ناله اش کار (ص ۱۵۰)  
 کسی را به سخن گرفتن (به می گرفتن) = با سخنان شیرین و صحبت های رنگین کسی  
 را مصروف ساختن و از کارش باز داشتن .  
 با او ز موافقت سخن راند او را به سخن گرفت و بنشانند (ص ۱۶۴).  
 گرم بازار = باروق و ترقی و شہرت .  
 آتش زده طلعتت به گلزار گلزار زتست گرم بازار (ص ۱۲۸)  
 گوش کسی را مالیدن = اورا تئیه کردن .  
 هر چند گنوں نداری آن هوش کز بندبهدالت کسی گوش (ص ۴۵)  
 موی از خمیر آوردن = کتبه از کمال دقت و باریک اندیشی است .  
 آن موی میان که مست او بم چون موی شده ز دست او بم  
 گردیده به و صل د سنگم چون موی برآرد از خمیر (ص ۱۸۷)  
 نمونه های آورده شده، به هیچگونه با تکیه آن نمائند بود که در وادیهای سر سبز  
 و غنایند مئنه های شگافه مورد نظر ، جز همین ها، گل شگوفه های خوش رنگ و بوی  
 دیگری از اصطلاحات و تعبیحات زبانی جا ندارند . ما باور مندیم که با بهر شوکه شش  
 ژرفتر به آسانی میسر است بر گسترده گرو و اختناک این گرد آورده گزیده بر افزود  
 و شاهد های بیشتری ازین دست، به دست داد . و گر ناگاهم به تمامت هیک از بین  
 مثنویا و نیز نمونه های در گرفته ، این نکته روشن میگردد که رو به پرفته و به گونه  
 نسبی شما روگا وارد اینگونه اصطلاحات و تعبیحات در آنهایی که روزگار آفرینش  
 شان متاخر تراست ، بیشتر میباشد، به بیان دیگر موارد و شما ریشتر ساختمانهایی  
 ازینگونه ، نخست در آفریده عینی بیگ و پس از آن بالترتیب در منظومه های مکتبی ،  
 جامی، امیر خسرو و نظامی چهره نما بی دارند .  
 اینکه برخی از تعبیحات و اصطلاحات با زتاب یافته درین نبشته از جمله ((خواب  
 خرگوش)) در اثر نظامی و امیر خسرو ، ((دامن کشیدن)) در اثر امیر خسرو و جامی،

((دست شستن)) جز نظامی در منظومه های هرچهار شاعر دیگر، ((پادردامن کشیدن)) در منظومه جامی و مکتبی ((داستان)) در اثر جامی و عبدی بیگ، ((به سر آمدن)) در مثنوی مکتبی و عبدی بیگ و ((دست و پا زدن)) در منظومه های جامی و مکتبی یکسان به کار گرفته شده اند، دلیل بر آن است که اصطلاحات مذکور از روزگار نظامی تابعی بیگ و شاید هم پیشتر از آن و بعدتر ازین در میان مردم اعم از ادیب و شاعر و غیر آنها رونق بیشتر داشته و بر زبانها جاری و ساری بوده اند.

اما فزونی کار برد و شمار اصطلاحات و تعبیرات زبانی در مثنویهای پنجگانه، به ارتباط تاخر زمان آفرینش آنها، نه تنها این باور را استوار میسازد که پدید آمدن و گسترش رگه های مکتب هندی - که یکی از ویژه گیهای برجسته آن به کار گیری اصطلاحات عامیانه میباشد در شعر دری و گرایش آگاهانه و ناآگاهانه سرایشگران بدان بازتاب بر جسته و نمایان یافته است، بل گواه این حقیقت نیز تواند بود که از روزگار نظامی و حمله مغول به بعد، به ویژه در عهد تیموریان شعر و ادبیات از چار چوبه دربارها پافراتر نهاد و آهسته آهسته در میان توده هاراه خود را باز گرد - شعر و ادبیات تا اندازه یی رنگ مردمی به چهره گرفت و با زنده گی مردم و خواستها و آرمانهای آنان پیوند یافت که این امر نیز در راهیابی بساجبات حیات و فرهنگ عامه از آن میان اصطلاحات و تعبیرات زبانی در شعر و ادب تاثیر چشمگیری به جا گذاشت.

گرچه دولتشاه سمرقندی سخشناس پایان دوران تیموری که بر جنبه هنری و هم محتوایی شعر تاکید فراوان داشت، درباره فرود افتیدن شعر از چکاد های معنوی و هنری آن در عهد مورد نظر چنین مینگارد: ((درین روزگار قدر این فرقه شکست یافته و متزلزل شده است. سبب آنکه نااهلان و بی استحقاقان مدعی این شغل شده اند. هر جا گوش کنی زمزمه شاعری است و هر جا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظری است، اما شعرا از شعیرودنی از ردیف نمیدانند. مصراع: هر چه که بسیار شود، خوار شود. و گمان غلط برده اند که مقصود از شعر نظم است و بس و ندانسته اند که در حجاب این حجله ابکار اسرار و در درون این حجره مخدرات افکار و بیچارگان ساده نظم ساده دل، جهت ساده رویان زنجی میزنند.)) (۸) و گوی این همگانی شدن و رواج روز افزون شعر که حتا اهل کسبه هم بدان اشتغال میورزیدند ازین سبب بود که به شعرا درج فراوانی گذاشته می شد و وسیله یی بود برای راهیابی به دربار های شاعر پرورد تیموریان. افزوده بر این شاعری جزو زنده گانی بیشتر ینة مردم و از لوازم حیات آنان شده بود چنانکه درین عهد شاعرانی

را می‌یابیم که بی‌هیچ نیازمندی و آرزو و خواستی، سرایش شعر را وسیله سرگرمی خود قرار میدادند که ((حیدر کلیچه)) ازین گروه تواند بود. زیراوی خودا ز راه بازرگانی میتوانست زنده‌گی خود را تامین کند و بدانگونه که تذکره نویسان آورده اند او بد و ن هیچگونه چشمداشتی شعر را پیشه ساخته بود.

به هر حال آنچه انکارش میسر نیست همانا اثر گذاری مکتب هندی و تیز همگانی شدن شعر و شاعری ورو آوردن شمار زیادی از اهل حرفه و کسبه به این هنر زبانی است که راه را برای وارد شدن اصطلاحات و تعبیرات مردم در پهنه و حریم شعر و ادب هموار ساخته و بالوسینه پایایی و جاودانه‌گی آنها را سبب گردید.

اشاره ها و یاددهانیها :

- ۱) دیدار با سپیده، دکتور اسدالله حبیب، کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۶۱، ص ۳.
- ۲) رجوع شود به: جلوه های فولکلور در ادبیات مکتوب دری. حسین فرمند. مجله خراسان ش ۱۸ (سال چهارم، میزان عقرب ۱۳۶۳) ص ۱۳-۱۸.
- ۳) تاریخ ادبیات در ایران. دکتر سید علی صفای، تهران، ج ۲، ج ۳، ۱۳۳۹، ص ۸۰۳.
- ۴) فرهنگ مضاف و منسوب (نسخه تالیفی)، کابل، ۱۳۵۲، ص ۷۰۷.
- ۵) نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران. میخائیل ای. زند. تهران، ۲۵۳۶ شهنشا هی ۱۱۷.
- ۶) رجوع شود به: لغتنامه، علی امجد خندا. تهران، ذیل نام ((لیلی)).
- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته (ترجمه رضازاده شفق)، تهران، ج ۲، ۱۳۴۶، ص ۸۰-۸۳.
- فهرست نسخه های خطی فارسی. احمد منزوی. تهران، ج ۴، ۱۳۴۹، ص ۳۱۰-۳۱۵.
- ۷) متنهای طرف استفاده درین نبشته که صفحات داده شده به آنها ارتباط میگیرد عبارت اند از:
- کلیات خمسه. نظامی گنجه‌یی. تهران: مؤسسه انتشارات رات امیر کبیر، ج ۳، ۱۳۵۱ ش.
- مجنون و لیلی. امیر خسرو دهلوی. مسکو: انتشارات دانش، ۱۹۶۴ م.
- لیلی و مجنون. عبدالرحمن جامی، مسکو: شعبه ادبیات خاور اکادمی علوم تاجیکستان، ۱۹۷۳ م.

- لیلی و مجنون . مکتبی شیرازی . شیراز : کتابفروشی محمدی شیرازی ، ۱۳۴۳ ش .
- مجنون و لیلی . عبدی بیگ شیرازی . مسکو : انتشارات دانش ، ۱۹۶۶ م .
- ۸) منظور ملاجلال الدین محمد بن سعد الدین اسعد معروف به علامه دوانی کازورنی (۸۳۰-۹۰۷) است که شاعر بنابر ارادت مندی او را به القاب قطب زمان ، صدر کبیر و جلال دولت و دین یاد میکند .
- ۹) تذکره الشعرا ، دو لشاه سمرقندی . تهران ، ص ۱۳ .

### نکته

هنر مند باید بر سطح رفیعترین جهان بینی عصب خویش جای داشته باشد و احساسی را تجربه کرده باشند و رغبت و اشتیاق و فرصت انتقال آن را داشته باشند و نیز در یکی از انواع هنر خدایوند استعداده باشد .  
(تولستوی )

دكتور انعام الحق كوثر

## ناطق مكرانى (۱) بلوچ درى پرداز

از سرزمين مكران آن نخلستانى كه نشمينگاه بلوچان است سخنو-  
رلانى فراوانى بر خاسته اند كه سروده هاى درى شان آب و تابى دارد  
و ناطق مكرانى يكى از آنهاست اما يك سرو گردن از همگنانش بلندتر.  
زاد سال ناطق به صورت دقيق معلوم نيست اما به استناد ديوانش ،  
اودر اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزدهم در مكران زنده گى داشته و  
نيمه اول عمرش را در همين سرزمين تاريخى بلوچان به سر برده  
است (۲) .

سالها پيش طوطى شيراز در يك غزلى كه بدو منسوب است از محيط  
و ماحولش چنين شكايه کرده بود

اين چه شورىست كه در دورقمى مي بينم

همه آفاق پر از فتنه و شر مى بينم

ابلهان راهمه شربت ، گلاب وقتند است

قوت دانا همه از خون جگر مى بينم

و ناطق مكرانى هم از محيـط زنده گى خویش بيزارى نشان داده

است :

نه کتابی به بغل شان ، نه قلم در کف شان  
 در بغل هیزم و در دست تبر می بینم  
 همه آفاق بنو شدند گلاب و شربت

مکریان را همه از خون جگر می بینم  
 از اینروی ناطق چون در مکرا ن قدر شناسی ندید مجبور آن دیار را  
 ترك گفت و عازم سند گردید و در آن جا میر صو بدار خان تالپور (۳)  
 مقدمش راگرا می داشت و تخلص دلخوش را برایش بر گزید. قبل از  
 اینوی همیشه نام خود را در اشعار خویش ذکر میکرد چنانکه گوید :

گل محمد عمل تست دعا گفتن و بس .  
 بکند ورن کند ، باش زبس گفتاری  
 با اینهم ناطق گویی به مرادی نرسیده است و از همروز گارانش به  
 ویژه از آنانی که باید بهوی عنایتی میکردند، دل خوشی نداشته است  
 چنانکه گویند روزی از بیعنایتیها عصبانی گردید و چنین گفت :

آبرو گر طلبی آب « متاری » مطلب  
 لقمه چرب به جز نان جواری مطلب  
 مخدوم میا عبد الغفور در جوابش فرمود :

آبرو گر طلبی آب متاری بطلب  
 لقمه چرب مجو، نان جواری بطلب  
 مگر این سروده سبب گردید که استاد زمان علامه دوران میا  
 عبد الکریم بن بحر علوم میا عثمان بسیار خشمگین شود ، دلخوشش  
 جهت دلخوشی وی غزلی دیگر سرسرایید که مطلعش چنین است :

طرفه شهر یست « متاری » که به سامان گردد  
 خالی ز شورو شرو فتنه دوران گردد

گویند که میر صو بدار خان تالپور به دلخوش مستمری هم مقرر  
 کرد، اما همت بلند وی پذیرش آن را اجازه نداد و مانند دیگر غزلسرایان  
 دوره صفویه سفر هند وستان رادر پیش گرفت و چون بدان دیار رسید  
 مقام بلندی حاصل کرد و گرمی بازار غزل را باز یافت، زیرا از کلام شعرای  
 آن زمان پیدا است که غزلسرایان رادر دور صفویه در ایران زمین قدر و

منزلت نبود لذا رهسپار هندوستان میشدند چنانکه علی فلی گفته است :

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال  
تانیاید سوی هندوستان حنارنگین نشد (۴)

هما نظور دلخوش (ناطق) هم برای بخت آزمایی خویش پس از پیوستن به دربارهای مختلف عازم درباری شد که داستانهای (۵) فیاضی شهزاده گان آن خیلی شهرت داشت. ناطق علل رفتنش را به هندوستان مانند علی قلی چنین بیان میدارد :

که در ایران کسی ناید پدیدار  
کله باشد جنس معنی را خریدار  
در ایران تلخ گشته کام جانم  
بباید شد سوی هندوستان نم  
که نبود در سخندا نان دوران

خریدار سخن جز خان خانان

هر چند ناطق به گفته نواب محمد صدیق حسن خان (۶): «از دیار خود سری به هند کشید و روزگاری را در بلده لکنهو به سر برد و به مدح محمد علی شاه و امجد علی شاه و امرای دولت قصاید فراوان پردازد. «خت» هیچگاهی زاد گاهش را به فراموشی نسپرد چنانکه از لکنهو به زادگاه خود چنین سلام میفرستند:

صبا از جانب ناطق سلامی خاک مکران را

که من چون غنچه ، دل در گلشن هندوستان بستم  
و باری به هموطنان خود چنین خطاب میکند :

ای عزیزان وطن ، دست بشوید از من

کشته هندی و سبزان گلابی پوشش

گاه گاه به یاد وطن و اهل و عیال چنین ناله سر میکند :

گاه در ناله ام از درد گرفتاری خویش

گاه در گریه ام از فرقت اطفال و عیال

و باز میگوید :

عفوکن جرم ناله ام صیاد کامدم یاد، ز آشیانه خویش



از اشعار ناطق<sup>۱</sup> چنین معلوم می‌شود که و ی به رمالی نیز آشنا بوده و برای به دست آوردن قوت از آن نیز سود می‌جسته است. امانه آن ونه این توانسته است او را آسوده حال سازند چنانکه خود زبان به شکوه باز کرده و از رمالی و شاعری چنین اظهار ندامت میکند :

ناطق چوبلا به دهر بد فال شدی

دور از وطن و عیال و اطفال شدی

شاعر شدن از بهر مصیبت کم بود

کای خانه خراب باز رمال شدی

در لکنه ناطق با شاعر معروف میرزا اسدالله خان غالب (۱۷۹۷-۱۸۶۹م) مکاتبه داشت و در نامه‌های خود تمام حوادث زنده گی خویش را به وی بیان میداشت و از بیتفاوتی امیرزاده گان در برابر اهل علم و سخن و دانشمندان و وقت شکایت میکرد و گاه راجع به اشعار ی نیز اظهار نظر مینمود و چنان پیدا است که ناطق از قریحه نقادی نیز برخوردار بوده است .

میرزا غالب در مثنوی «در دوداغ» (۷) قصه جالبی بیان کرده است که چطور دعای یک زن که خداوند بار دیگر او را جوان سازد قبول شد و چون جوان شد از شوهر خود روگرداند و شوهرش چون بیوفایی او را دید بر او نفرین کرد و آن زن به صورت خوک در آمد، غالب میگوید :

خوک شد و پنجه زدن سازگرد

باسرور و عربده آغاز کرد

راجع به این شعر ناطق چنین نقادانه ابراز عقیده میکند : « کاتب لفظی به صورت پنجه آورد ، معلوم نیست که این چه لفظیست ، چه اگر فی نفس الامر پنجه باشد که خوک سم دارد نه پنجه و چنانچه ربط و تشابهی با پنجه داشته یا آنکه نزد شعر اطلاق سم و پنجه به جای یکدیگر جایز الاستعمال بوده پس باید اعلام کرد تا فهمیده شود» (۸) غالب چون به درستی این اعتراض اعتراف کرد مصرع اول را چنین تغییر داد :

«خوك شد و بدنفسی ساز کرد»  
 و در پاسخ ناطق چنین نوشت: «از غالب هرزه سرابه ناطق رنگین  
 نو اسلام:

راست میگویم و یز دان نپسندد جز راست

حرف ناراست سرودن روش اهر منست  
 به تیزی دم ذوالفقار و به فروغ گوهر حیدر کرار، سو گند که  
 هیسات پای خوك در نظرم نبوده است، اگر چه نوع آفرینش را درویرانه و  
 خرابه هابسیار دیده ام اما ژرف نگهی به کار نبرده ام گمان آن بود که  
 خوك همچو سگ و گربه پای دارد. اکنون از روی نوشته شمایش از  
 آنکه کلیات نقش انطباق پذیرد به من رسیدی تا درین مصرع «خوك  
 شد و پنجه زد ن ساز کرد» به جای «پنجه زد ن» بدنفسی بنوشتی» (۹)  
 مولینا غلام رسول مهر نیسرخن از ناطق و غالب گفته و از روابط  
 دوستانه و ملاقاتهای این دو شاعر در دهلی و لکنه و یاد کرده است (۱۰).  
 از ناطق چندین نامه هست که در آنها بیان حال خود کرده مثلا در  
 یکی از نامه های خود مینویسد:

«شبها میگذرد که در ویرانه فقر چراغی نمیسوزد حساب دیگر  
 بیسرو سامانیها را از اینها نمیتوان برداشت و به این همه کیسه به  
 صابون زده گیها مامور پرداز نشرو نظم :  
 این چه ظلم است که بر ما رود از احترام»  
 همچنین در نامه یی به صلههایی که از پرداختن نظم و نشر حاصل  
 داشته اشاره کرده است :

«یازده سال میگذرد که به فرمایش مربیان صد هانظم و نشر  
 پرداختم و به عین حرمان چیز دیگری نیند و ختم، همان حسرت است که  
 امروز صورت کوفت گرفته تا کاهش جسم و جان مینماید، اگر  
 این همه دماغ سوزیها نکرده بودی این مایه تاسفها نکرد می» (۱۱)

در نامه دیگر به کثرت وام خواهان بدینگونه اشاره کرده است :  
 «هرگاه که از طرف خان مذکور دام اقبالهم بر میگردد م ازدحام قرض  
 خواهان بیشتر میشود که شاید چیزی آورده باشد و به ما  
 نمیدهد» (۱۲)

با اینهم در جایی از دهلی و قدردانان آنجا به نیکی یاد کرده گوید:  
 «دلم از صیاد منشان اینجا مانند مرغ آشیان گم کرده ماند که نه  
 صبح قرار ی و نه شام آرا می وحشیانه درین خرابه به سرمیبرم  
 و به کمال بیلطفی میزیم، کلانتران اینجا با این همه تعارف و محبت  
 غیر ازینکه به واهوا نوازند و در پله اساتذۀ نامدارم سنجند به درمی  
 ورعایتی پیش نمیایند و به مسلک سلوک قدمی نمیگذارند من که  
 هیولای خاکی و مخلوق به هوا و هوس نفسانیم چگو نه درین مدت های دراز  
 به غیر مداخل علی قدر احتیاج متکفل مخارج لابدی بوده روز را به  
 سیاهی و شب را به سفیدی رسانم، مهوسم، کیمیا گر نیستم که  
 بیطمعی کارم باشد من و خدای من، دهلی در حق ماصد در جه رجحان  
 بر این دیار ناپرسان داشت یاران قدر شناس با این همه کو تاه دستی  
 در بارۀ مایه طولی داشتند و به زرقدر دانی خریدار کالای کاسدم  
 بودند...» (۱۳)

گل محمد ناطق مکرانی که در سال ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۸ م.) جهان را پدرود  
 گفت «جامع کمالات، حاوی حسنات به عربی فایق به فارسی رایق...  
 مشتاق به آن بود که زیاد از نصف شرح و قایه یاد داشت و هدایه فقه  
 راهم یاد میکرد... کلام فارس هم بسیار بر زبان داشت در علم  
 صحبت هم کم کسی به او پهلومیزد، الغرض اعجوبه روزگار  
 بود» (۱۴)

گویند ناطق مکرانی مثنوی هم سروده بوده است مگر آنچه از نا-  
 طبق به دست ماریسید دیوان اشعار اوست که در آن ماده و فاتش را  
 «گل محمد ناطق مکرانی» یافته اند. جواهر سنگ جوهر راقم پسر  
 بختار و رسنگ شاگرد ناطق دیوان مختصر اشعار او را گرد آوری نموده  
 به نام «جوهر معظم» که ماده تاریخ کتاب هم هست مسما گردانیده است.  
 این فراز آوریده اولین بار در چاپخانه نو لکشور لکنهو به سال  
 ۱۲۷۷ هـ (۱۸۶۰-۱۸۶۱ م.) چاپ شد. اینک قطعه تاریخ مولوی رفعت  
 علی رفعت که در پایان آن آمده است ذکر میشود:

چو کلیات ناطق اوستا دی که شد کنز الجواهر در دهنها  
 به طبع آمد ز طبع رفعتم جست به تاریخ گلستان سخنها  
 (۱۲۷۷ م.)

بار دوم اکادمی بلوچی کویتا «جوهر معظم» را با مقدمه مبسوطی از دکتر انعام الحق کوثر به زیبا زار دو به سال ۱۹۶۹ انتشار داد است.

«جوهر معظم» مشتمل است بر ۶۸۲ بیت قصیده، چار صد و چهل بیت غزل، ۹ رباعی و واقعات (نامه‌های منثور) (۱۴) همچون نظمی گنجوی که مثنوی عرفانی «مخزل الاسرار» را با بسم الله آغاز کرده:

هست کلید در گنج حکیم . بسم الله الرحمن الرحیم  
 ناطق هم قصاید خود را همینطور می‌آغازد .

بسم الله الرحمن الرحیم آنکه حکیم است و نعیم و کریم  
 بسم الله الرحمن الرحیم جمله جهان حادث و ذاتش قدیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم پیش از ل بعد قیامت مقیم (۱۵)

قد ما معیار های خوبی قصید در احسن مطلع، حسن تخلص و حسن مقطع میدانستند، ناطق هم در قصاید خویش این سه معیار را به درستی حفظ کرده و به نیکویی از عهده برداختن قصاید بر آمده است. اکثر قصاید او خطابیه و دو قصیده اردر منقبت حضرت علی میباشد. حالا برگزیده هایی را از قصاید ناطق میاوریم تا قدرت وی در قصیده سرایی و «شوکت الفاظ، قدرت تشبیه، پرواز بلند، علو تخیل، جدت ترکیب و مبالغه» در آنها آشکار گردد.

در باره حسین آباد:

زهی به زیب علم در جهان حسین آباد

که داردش به جهان تا ابد حسین آباد

چه روضه بیست خدایا کرفت از یادش

خیال گلشن فردوس از دل از هساد

صفا ی مرمر صحنش چگو نه شرح دهم

که تیره گی برد از چشم کور ما در زاد

چو او فتادنگاهم به سوئی تلابش (۱۶)  
 مرا ز وسعت دریا رحمت آمد ییاد  
 غنی شده ست ز تعمیر شرآنچنان مزدور  
 که گنجها به سر یکدیگر ز مزد نمهد  
 ملاحظه فرمایید تخلص ییساگریز را :

سپهر بهر تماشا هم ایستا درشود  
 به سیر آن چو شتابد شه فرشته نهاد  
 گاه به سبک عرفی شیرازی درقصاید به خودستا یی میپردازد :  
 درین زمانه من آن شاعرم که نتوان یافت

نظیر من به سخن در قلمرو ایچساد  
 زبان طعنه گشوده ست بکرمعنی من  
 به حسن عشوه طراز ان خلخ و نو شاد  
 فکنده زلزله از ذوق شعرحالی من

سما عویس به قرن و جنید در بغداد  
 اینک تشبیب قضید یی که به مدح شرفالدوله سروده است .  
 آن بلبلم که گر به چمن سرکند فغان  
 از هر درخت آتش موسی شود عیان  
 آن گلشنم که با دز فیض شمیم او  
 بخشیده مرده چون نفس عیسوی روان  
 آن شبنم که موی کشان آفتاب را  
 آرد فرود جذبه اش از چارم آسمان

آن قطره ام که بالدا گر بروجود خویش  
 هر قطره اش نشان دهد از بحر بیکران  
 آن وادیم که هر شرری کش جهد ز سنگ  
 گردد به شعله شجر طور همزمان  
 آن شاعرم که شهرت شعرم جهان گرفت  
 چون صیت کام بخشی دستور شه نشان  
 دریکی از قضیده های خود به امیر خسرو (۶۵۱-۷۲۵ هـ .) چنیین  
 اشاره کرده است :

ناطق بیاکه از نی کلک توتنگ تنگ  
شکر به کام طوطی هندوستا ن کنم  
ناطق شکوه از قدر ناشنا سسی مردم را در اشعار خود نیز آورده  
است :

صدر هس در گذر خضر فشاندم ولی  
از سیه بختی ما سبز نشد دانه ما  
ناطق از خجلت کم قیمتی خویش به دهر  
آب شد بار دگر گو هر یک دانه ما

• • •

ناطق نشد به جز کفنی حاصلم زدهر  
آن هم به مزد گور کنی ، گور کن گرفت.  
آری چون میرزا اسدالله خان غالب دهلوی ، رنگ حقیقی حیات ناطق  
هم غم بوده در زنده گی او مسرت و زمزمه شادمانی نیست . در زنده گی  
او غم جای مستقل دارد او در آن حالت لذت بیشتر احساس مینماید ،  
چنانکه گوید :

ناطق مطلب صحبت را حست طلبان را  
بگریز زدردی که گریزان زد وان نیست

• • •

لذت زد درد بسکه دل زار من گرفت  
ناخن زدم به داغ اگر به شدن گرفت  
از بسکه طالعم به تنزل نهاددرو  
آتش زشمع تر بتم اندر کفن گرفت

• • •

نشتا بداجل از دهشت غم برسرما  
سر ما با فدای غم جان پرور ما  
ناطق راه زدودن غم را هم میداند زیرا او در درون ابرسیاه برق تابان  
را مشاهده مینماید :

عاجز نیم زعر بده آسمان هنوز  
دارم به خویش قوت آهی گمان هنوز

خاکسترم به باد شد وناله‌های من  
 بابر ق میچهند عنا ن بر عنا ن هنوز  
 خورشید حشر سرزد و از دود آه من  
 ظلمت سراسر است عرصه این خاکدان هنوز  
 بلند همتی و حوصله مندی خویش را چنین بیان میدارد :  
 من کیستم به کنج فنا عت نشسته ای  
 در بسته‌ای به روی تمنای این و آن  
 آزاده و زقید تعلق ر می‌ده ای  
 نه خادم فلان و نه مخدوم بهمدان  
 پوشد ز بخیه خر قه من دیده از قصب  
 خندد ز چاک کهنه پلاسم به پر نیسان  
 افلاس به زخم من دمی الماس پاره ریز  
 دل را گلو گرفته ام از ناله و فغان  
 بختم اگر چه کیسه به صابون زده ست لیک  
 ناید سرم فرو به سیه کاسه گان همان  
 گر نان به عزتم نرسد خاک میخورم  
 دریوزه گر نیم که دهم آبرو به نان

درباره غزل و محور اصلی آن چنین ابراز نظر میدارند که حالات درست و راست از جنبه عشق فطری انسان پدید می آید ، لذا محور غزل معشوق است . يك چراغی در دست عاشق است که آن را چراغ عشق میگویند و چراغ دیگری در دست معشوق است که آن را چراغ حسن مینامند و بدین صورت بزم رنگین غزل متصور میشود . آری در عشق سوز است ، گداز است ، تب و تاب است . آتش است و خاطر خواهی ، عطیه فطرت است ، چکیده آب و گل است ، پرواز پرنده گان ، روشنی مهتاب و گرمی خورشید در آن پنهان است . عشق پیش میرود ، حسن شرم میکند خاطر خواهی پیدا میشود و احساسات برو زمی نماید . پیاله به سر کشیده میشود کاینات به لوزه میافتد ، زیبایی شرمنده انظار نمیشود . عشق بیتاب شده ، عاشق سرش را

میکوبد ، فریاد سر میکشد دادو بیداد میکند . بیکس ، ناتوان این است همان میکده غزل که شهرت آنچارادر رگ و پی آن میتوان جست .

وسپس می نوش این میخانه بالاتر از عشق محبوب به حسن هم دل میندد در آن وقت است که فضاها به لرزه می افتد ، سینۀ آسمان چاک میشود و مرغ تخیل از سدرۀالمنتهی جلوتر رفته روی عرشس محبت به سجده میافتد . اما ج مترنم حسن آهسته آهسته قبا ی نورانی خودرا به عشق میبو شاند . این هم یک رنگی ازین میخانه میباشد ، لیکن اکثریت این می نوشان و قتی از پرواز آسمانی خویش دو باره به هوش میایند ، سر آنها برز انوی محبوب خواهد بود ... اما هنر مند چابکدست چنین موجود پرستی خویش را در غیب پرستی پنهمان میدارد یک در دیگری باز میشود می نوش حالا از بزم خیال بدر آمده و براین زمین پهناور قدرت ایستاده است او غریب ، نادار ، ناچار بیکس و ناتوان است . هنر مند بیچاره مقهور و مغلوب است .... گرسنه ، عریان و محبوس و در بند است . سیلاب اشک از دیده گانش سرازیر میشود قلبش به حال انسان زحمتکش میتپد اما این سیلاب اشک در مان دردش نمیشود مانع دیدار او با محبوبش میگردد ، لیکن هر جا بر احساس بلند او که فانوس خیال را نمیکندارد خاموش شود . میگردد و میخندد اما به سوی منزل مقصود در حرکت است او قرنهای وسالیان درازی بدینسان سپری میکند این می نوش ، این بلانوش ، اینرند ، این عاشق ، این هنر مند و ایمن است میکده طلسماتی غزل دری .

اگر ناطق مکرانی را درین میخانه غزل بنگریم از همه اول دیده بر معشوق او میافتد .

فتنه چشم:

طرف فتنه چشم تو شدن زهره کیست .

دل اگر بیجگری پیشه کند معذور ست

جلوه سرو روان :

تاحشر خون فاخته گان جوش میزند

هر جاکه جلوه گر شده سروروان من



نتیجه دو ختن چشم بر رخ محبوب:

ای بلمو س که دوخته ای دیده بر رخس  
عبرت بگیر از مژه خو نچکان مــــن

با وجود ستم محبوب محبت او از دل بیرون نمیشود:

بیرون نمیروود زد لم مهر مه رخان  
گو چرخ و صد چو چرخ شود خصم جان من  
به عقیده ناطق عاشق تنها به صفت و تعریف نمیتواند به منزل  
مقصود برسد ، بلکه برای رسیدن به منزل مقصود حرکت در کنار  
است:

گفتم رقم زخم صفت آتشین رخس چون تار شمع سوخت قلم در بنان من  
تأثیر زلف یار:

سرایت کرده امشب ، نکمیت زلفش چنان در بزم  
که بوی مشک از خاکستـــــر پروانه میا ید  
آتش عشق:

عشقش ز بس گداخت تن ناتوان من  
نتوان ز مغز فرق نمود استخوان من

یا:

از غم موی میان تو ز بس کاسته ایـــــم  
نمایید به نظر چون رگت جان پیکر ما  
هر کس به عاشق ظلم روا دارد:

تنها نه گل به قصد دل زار بلبل است  
هر برگ این چمن بی آزار بلبل است  
نالۀ شاعر از بلبل زیاده تراست  
صوت بلبل طرب آرد به گلستان چه روم  
به که در کلبۀ خود نالۀ خود گوش کنم  
علامه اقبال نیز ذکر چنین های وهوی را کرده است:

دل من بیقرار آرزوی

درون سینۀ من ها و هویی

سخن ای همنشین از من چه خواهی ؟  
 که من با خویش ————— دا ر م گفتگوی  
 قلب عاشق صادق از شمع هم سوزانتر است :  
 شمع از سوختن خویش شکایت میکرد  
 وانمودم دل سوزان و خموشش کردم  
 دربارهٔ قدر و منزلت دل :

دو جهان گردهی به قیمت دل  
 ندمم گوهر یگانهٔ خویش  
 به دل زار مگو که خوش باش ، بهتر است ترك دل آزاری کنی :  
 چند گویی به دل زار بس آزاری کن  
 منع زاری چه کنی ترك دل آزاری کن  
 تاثیر آه :

ز آه ماسرد شود گرمی هنگامهٔ حشر  
 دادما گر نستاند ز بتان داور ما  
 تاثیر فراق رابه دیده آرید :  
 از سفر باز او ناطق راز درد فرقت  
 پای تاسر همچو شبنم چشم گریانی بین  
 ناطق زنده ماندن خود را حکم غم یار میداند :  
 حکم غم یار است که ما زنده بمانیم  
 در زود نمردن گنه از جا نبمانیم  
 ویا :

دل نمیشگفتد بیحما بیست ستمت  
 به آب تیغ تو این گلستان بهار کند  
 دربارهٔ عاشق صادق و بلهوس گوید :  
 عاشقم عاشق چه باک از بلهوس باشد مرا  
 شاهبازم کی محابا از مگس باشد مرا

و راجع به امتحان کردن بلهوس گوید:  
 بلهوس سخت ز ند لاف محبت به برت  
 امتحانش دو سه روزی به جفاکاری کن

### تقابل صبح و شام دید نیست :

ای که گویی که رخم طر فہ صفایی دارد  
 ناز کم، کن که پی صبح ترا شامی هست  
 عاشق راضی نیست که محبوب آن به تنهایی به سیر و گرد شس  
 رود:

بی من مرو به سیر گل این پند گوش کن  
 ورنه بهار رابه فغانی خزان کنم

### سعدی شیرازی این خیال را چنین بیان داشته است :

سرو سیمینا به صحرا میروی  
 نیک بد عهدی که بیما میروی

### با وجود این بد عهدی معشوق، سعدی میگوید :

دیدۀ سعدی و دل همراه تست  
 تانینداری که تنها میروی

### کیفیت آزاده گان :

زدم به انجمن دوست لاف آزادی  
 به طنز گفت که آزاده گان اسیر منند

### مستان عشق از همه چیز بیخبرند:

منکه مستم زمی عشق چه دانم که به دهر  
 شورش کفری هنگامه اسلامی است

### هر طرف جلوه شاهد حقیقی است:

هیچ دل نبود که نبود جلوه گاه شاهدی  
 درین هر چه درین ره ماه کنعانی ببین

### درباره ریاکاری زاهد :

خواهی که کنی نرم دل سخت بتا، را  
 زاهد بخداگر یه ات از ترس خدا نیست

**آخرین استعدا از معشوق :**

بعد قتل من خدا را خنجر از خونم مشوی  
این قدر رحم از تو ظالم ملتمس باشد مرا

**تجاهل عارفانه :**

نمیدانم شمهید تیر مژگان که شد ناطق  
کفن از پرده های چشم کردند آهوان او را

**تاثیر عشق :**

در کور ذره ذره خاکم شرر شود  
مردن ز راه عشق نتابد عنان من

**غیرت عشق :**

خواهی که ته خاک هم از رشک بسوزم  
باغیر که بر تربتم آیی زو فانیست

**درباره غم محبوب :**

نعمت جنت اگر نذر مذاقم سازند  
ذوق اندوه تو حاشا که فراموش کنم

**یا :**

نشتا بد اجل از دهشت غم برسر ما  
سر ماباد فدا ی غم جان پرو رما

**به عقیده ناطق مرگ طلبیدن راه حل مشکلات در زنده گی نیست :**

هر که مردن طلبد مطلب او عاقبت است  
من نگویم که بیا زخم مـراکاری کن

**به دوری جستن از صحبت راحت طلبان مشوره میدهد :**

ناطق مطلب صحبت را حـست طلبان را  
بگریز ز دردی که گریزان زدوانیست

**نالاه را چون تاثیر نباشد بیعاصل است :**

برو ای دل برو از سینۀ صدچاک برو  
نالۀ زار نداری ز تو بیزا رشدم

## گریه مستانه :

می به یاد رخ آن غنچه دهن بسکه زدیم  
خنده گل دمد از گر یه مستانه ما

یا:

خبر گیرای امام شهر از کیفیت زاهد  
که از مسجد صدای گریه مستانه میاید  
توضیح خاموش شدن :

خاموش زان شدم که مباد از فغان من  
آتش فتد به خارو خس و آشیان من

آه باید تاثیر داشته باشد ورنه آرام تا به کی میتواند تحمل شدايد  
بکند :

آهین دل نیسنم یارب چراد راه عشق  
ناله بیتاثير مانند جرس باشد مرا

باسو ختن جان خود میتوان دیگران را راه نمود :

هر مرغ که پر زد به تمنای اسیری  
اول به شگون کرد طواف قفس ما

قدر خود بشناسید :

ناطق ابنا ی روز گار کسراند  
خود بنه گوش بر فسانه خویش

واینک جرات رندان او:

خون هزار وعظ به گردن گرفته است  
صد آفرین به جرات گوش گران من

درباره علو همت چنین بیان میدهد:

نخواهد همتم محرومی کس کو بود دشمن  
پی آگاهی رهن جرس بر کاروان بستم  
به شاخ گل نشیمن ساختن بر بلبل ارزانی  
که من در جنگل شهباز خونریز آشیان بستم

تأثیر لعل لبهای محبوب را چنین شرح میدهد :

حدیث لذت لعل حلاوت دستگاه او

به شهر افکندم و شکر فروشان را دکان بستم

نتیجه صحبت کسانی راکه دورنگ اند چنین بیان میکند :

گر خلم در دل یاران منافق چه عجب

گل بدم از اثر صحبت شما ن خارشدم

و حالا به سراغ پیوند های فکری و ارتباط پرداخته های هنری ناطق

بابعضی از شاعران دیگر میرویم: بعضی از غزلهای او به روش میرزا غالب است :

غالب:

برقند ، نه بر شهید نشیندمگس ما

ناطق:

بر شر بت دینار نچسپیدمگس ما

غالب :

در کشور بیداد تو فرمان قضانیست

ناطق:

در کشور بیداد تو سودابه رضانیست

بیدل گوید:

جز به گمنا می سراغ امن نتوان یافتن

ورنه از پرواز ما تابال عنقا آتش است

\* \* \*

سعدی :

آنانکه به کنج عا فیست بنشستند

دندان سگ و دهان مردم بستند

کاغذ بدریدند و قلم بشکستند

وز دست و زبان حرف گیران رستند

ناطق مکرانی تارو پود این خیال را چنین بافته است :

گرچو بلبل کلبه یی از خار و خس باشد مرا

کشتنی با شم اگر گلشن هوس باشد مرا

کی میسر میشود مرغان باغ خلد را  
این فراغتها که درکنج قفس باشد مرا  
غنی-

رهین منت گوش گران خویشتم  
که تابند نگرده سخن نمیشنوم

ناطق -

کارها داشت به من تیغ زبان ناصح  
نرسیدی به سپر داری اگر گوش کرم

رفیع -

ای جرس اینهمه فریاد زدلتنگی چیست  
شکرهاکن که دلت جای تپیدن دارد

ناطق -

شکوه تنگدلی غنچه به ناطق بگذار  
شکرهاکن که دلت میل شگفتن دارد

سرخوش -

زآبادی فزاید شور و سودادر دماغ من  
سواد شهر مشک سوده افشانده به داغ من

ناطق -

هر مرغ که پر زد به تمنای اسیری  
اول به شگون کرد طوا فقس ما

جلال اسیر -

ازدم تیغ تو عمر جاودان خواهیم یافت  
این چراغ آرزو را آب روشن میکند

ناطق -

چگونه جان به سلامت برم به سفاکی  
که بر درش ملك الموت بسمل افتاده است

حافظ -

شب قدر است و طی شد نا مء عشق  
سلام فیه حتی مطلع الفجر

ناطق -

شب وصل است امشب تا نینجامد به کوتاهی  
به خورشید جهان افرو ز راه خاور این بستم  
میرزا صایب

در سواد چشم او بنگر نگاه گرم را  
گر ندیدی برق در ابر سیاه نوبهار  
ناطق -

چنان تاثیر بگرفت از نگاه مست او تیرش  
که بوی باد میاید ز خون زخم نخچیرش  
کلیم -

به شکر خنده زد لکوه غمی بر دارند  
کار شیرین دهنان سختتر از فرهاد است  
کشاده غنچه گل از نسیم گلزار است  
کلید قفل دل ما تبسم یار است  
ناطق -

\* \* \*

لبت اگر به تبسم نمک فشان نشود  
دل و جگر به چه امید کس فگار کند  
آصفی -

ابرو نبود به روی آن غیرت حور  
خم گشته ز باد ، دود شمع کافور  
حزین -

ابروی کجست بر سر یک مه دوهلال است  
این معجزه حسن تو یا سحر هلال است  
رفیع -

غیر روی تو که پیوسته دوا برودارد  
در کجا سوره یوسف به دو بسم الله است  
قیصری قمی -

از شرم ابروی تو مه نو به شام عیید  
خود را چنان نمود که کس دید و کس ندید



جامی -

یارب این طاق است یامحراب یاقوس قزح  
یاهلال عید یا ابروی ماه ماست این

نعمت خان عالی -

پرچین شود چو ابروی آن ماه از عتاب  
در مصحف جمال بود آیت عذاب

زیب النسا مخفی -

پیش صاحب نظران نقطه بسم الله است  
خال مشکین که بران گوشه ابرو افتاد

بعد از آصفی ، حزین ، رفیع ، قیصری قمی ، جامی ، نعمت خان  
عالی و مخفی ، مرغ خیال ناطق چنین به پرواز میاید :

برسر بام بیاگو شه ابر و بنما

روزه داران جهان منتظر ماه نو اند

ازین دو رباعی زبده تجربیات ناطق آشکار میشود :

عمریست که تیر چرخ را آماجم

بر تارك افلاك فلاكت تا جم

يك شمه ز مفلسی خود شرح دهم

چندانکه خدا غنیست من محتاجم

• •

در بسته به خانه اندرون میگیریم

تایی نبرد کسی که چون میگیریم

دور از لب میگون تو مانند کباب

میسوزم و مینالم و خون میگیریم

یکی از تذکره نگاران بابافغانی شیرازی (۱۷) در گذشته  
(۹۲۵ هـ .) را «حافظ کوچک» نوشته است . بدینسان ناطق مکرانی رانیز  
بعضی دانشمندان «غالب کوچک» (۱۸) گفته اند و میگویند که بیان  
طبیعی و ساده ، شدت جذبه و عمق احساس از مختصات شعر او می  
باشد گاهی فکر و اندیشه او آنقدر بلند میشود که حتی بعضی شعرا

بزرگ هم نمیتوانند با او پهلو زند بعد از مطالعه شعر ناطق ، حتا می توانیم بگوییم که ناطق از گرو ه اوصرف نظر کنیم واهمیتی برای آن قایل نشویم اکثر معاصران او استاد شمرد ه اند واین عقیده معا صرین او برای بقا و دوام شهرت او کافیهست .

ناطق شگفته خاطر ء من درین چمن

از نوک خامه ییست که منقار بلبل است (۱۹)

گل محمد ناطق در ادب دری سرزمین مکران بلوچستان راسر بلند ی و افتخار بخشید چنانکه خود گوید :

مرد مشهور کند نام وطن راناطق

بایزید این همه جا گفت که بسطامی است (۲۰)

#### ماخذ و توضیحات

۱- مکران سر زمین تاریخی بلوچهاست که از حیث داستان های عشقی در تاریخ بلوچستان خیلی شهرت دارد . داستان عشق « سسی وینون» به همین سر زمین تعلق دارد این داستان تحت عنوان «عشق نامه» به زبان دری نیز نظم شده در سال ۱۹۵۹ به طبع رسیده و به کنایه نۀ اکادمی علوم ج.ا.د. نیز موجود میباشد . راجع به گذشته مکران نگاه کنید :

- بلوچستان دستر ك گزیتر (مکران) ج ۷، بمبی، ۱۹۰۷ ص ۴۵۳.

- بلوچ اعظم ( به زبان انگلیسی ) اثر سر دارخان، تاریخ بیهمی حواشی و تعلیقات ، ص ۱۰۶۸ .

- بلوچ قوم او راسکی تا ریخ نور احمد فریدی ، ملتان ، ۱۹۶۸ .  
- مجله بلوچی دنیا ۱۹۶۱ .

- تاریخ نسل بلوچ و بلوچستان، سر دار خان گشکوری ، ۱۹۵۸ .

- داستان سسی وینون (به زبان پشتو)، جریده زیری ، ۱۳۶۳ .

۲- ناطق مکرانی ، داکتر انعام الحق کوثر ( امروز ، روزنامه )  
لاهور ۲۳ مارچ ۱۹۶۰ .

۳- میر صو بدار خان فرزند میرفتح علی خان فاتح سند بودوی دوستدار علم و کتاب بود و به زبان دری آثار متعددی از خود به جا گذاشته است ،

مثلا خمسه ( مثنوی سیف الملوك ، مثنوی فتح نامه ، مثنوی خسرو و شیرین ، مثنوی ماه و مشتری مثنوی جدایی نامه ) خلاصه التداوی ، دیوان اشعار و ...

نمونه کلام :

به فتح عشق خداوند نصر تم بخشد  
از آه سینه گرفتم به دوش خود علمی

\* \* \*

ای زلف سرکش به منت بی حساب چیست  
در وادی طلب چو من آواره نیستی

(نگاه کنید به تکلمه مقالات الشعرا به تصحیح و حواشی سید حسام الدین رشیدی ، کراچی : ۱۹۰۸ ، ص ۵۶۳).

۴- رجوع شود به «فارسی قبل از مغولان درهند» به زبان انگلیسی ، تالیف ای ، ایم غنی الله آباد ، ۱۹۴۱م . ، ص ۲۴۵.

۵- «شمع انجمن» تالیف محمد صدیق خان بهو پال ، ۱۲۹۳ هـ ، ص ۴۷۲.

۶- همانجا .

۷- کلیات غالب ، چاپ لکنهو ، ۱۹۲۵م ، ص ۵۷.

۸- جوهر معظم ، چاپ لکنهو ، ۱۲۷۷ هـ ، ص ۳۸-۳۹.

۹- کلیات نشر غالب ، چاپ سوم ، لکنهو : ۱۸۸۴ ، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۱۰- رجوع شود به مسلم تاو ن ، ۳ نوامبر ۱۹۶۸.

۱۱- جوهر معظم ، ۴۲.

۱۲- جوهر معظم ، ۴۳.

۱۳- جوهر معظم ، ۴۰.

۱۴- سفر فارس در بلوچستان ، انعام الحق کوثر ، ۱۳۵۳.

۱۵- جوهر معظم .

- ۱۶- تالاب کلمه فارسیست به معنی تل (جمع شدن) یا تال شدن آب.
- ۱۷- رجوع شود به ادبیات خارجی (انگلیسی) تالیف لیوی .
- ۱۸- سفر فارس در بلوچستان، انعام الحق کوثر، کویته، بلوچستان.
- ۱۹- از نو ك خامه ات نه زمنقار بلبل است .
- ۲۰- جو هر معظم ، ۴۴.

(ترجمه و نگارش عبدالرحمن بلوچ)

## تقطیع های نا درست

در شماره بیست و سه مجله خراسان تحت عنوان « درباره استناد های شعری بدایع الصنایع و اهمیت آنها» مضمونی نشر گردید که نگارندگان محترم آن پروفسور رحیم مسلما نقلو ب ( درست آن مسلمان قل اوف ) و پوهاند عبدالقیوم قویم اند ، درین مقاله جا بی نبشته است :

۱- «و مثال این صنعت از قصیده مصنوع ، این بیت است . از بحر کامل مثنی ، بیت :

چو رسید فصل بهار و شد چو بهار چین چمن از سمن  
به نشاط آب وزان (؟) خزان ، به از آن چم ای تو بهار من

متفا عیلن متفاعیلن متفاعیلن متفا عیلن  
متفا عیلن متفاعیلن متفا عیلن متفاعیلن

۲- «و مثال این صنعت از قصیده مصنوع ، این بیت است از بحر مجتث مخبون که عروض و بحر (درست آن عجز یا ضرب) او به قول شمس قیس اسلم (غالباً درست آن اصلم) است و بنابر قول حضرت استنادی یعنی جا می رم (درست آن رح) مقطوع و بنابر آن درست آن بنابر (اختیار این کمیته ابستر . بیت):

عیال كلك و زبانت بمعرض انشا  
 یکی جریر و دوم اعطل (۱) و سوم اعشا  
 مفاعلن مفاعلن مفاعلن فعلن  
 مفاعلن مفاعلن مفاعلن فعلن

درین تقاطیع لغز شها پی دیسده میشود . باور کردنی نیست مولف  
 بدایع الصنائع (تالیف ۸۹۸ هـ ق) عطاء الله محمود حسینی (ف ۹۱۹ هـ ق)  
 با آنکه مثال اول را در بحر کامل مثنی و مثال دوم را در بحر مجتث  
 مثنی مخبون اصلم (یا مقطوع و یا پتر) نشان داده است مرتکب  
 این خطا گشته و موزون را با وزن تطبیق نتوانسته باشد .

اوزان درست این مثال ها بایستی چنین میبود :

۱- متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن

چرسید فصل بهار شد چبهارچی چمنز سمن  
 بنشاط آ بوزاخزا بهزا چمی ت بهار من

این بیت در بحر کامل مثنی سالم الافاعیل انشاد گردیده ، همزه  
 های کلمتین (از) (در عرو ضس وحشود و م مصرع دوم) و همچنان  
 همزه کلمه (ای) (در حشودوم مصرع دوم) حین تقطیع ساقط می شود و  
 نون هایی که در حشو دوم مصرع اول و حشو تین مصرع دوم پس از  
 یاء معروف و الف مده بیامده در تقطیع نمی آید امثله دیگر این وزن  
 اینست :

چه خجسته صبحدمی کزان گل نورسم خبری رسد  
 زشمیم جعد معبرش بمشام جان اثری رسد (۲)

(مولانا نور الدین جامی)

(۱) درست آن اخطل است، اخطل لقب ابو مالک غیاث بن غوث بن  
 الصلت تغلبی بود که در شعر عرب مقام ارجمندی داشت بسال  
 ۹۳ هـ ق بمرد اخطل از نصرانیا ن عرب بود (رک) کتاب ادبیات اللغة  
 العربیه ا.ر ۶. طبع مصر ۱۹۰۹- شعرالعرب ا.ر ۲۰۳. طبع لا هور ۱۹۶۳-  
 غیاث اللغات کلمه اخطل به حواله منتخب اللغات و غیره .

(۲) در حشو اول مصرع اول وحشودوم مصرع دوم نون هاییکه  
 پس از الف مده بیامده در تقطیع ساقط میگردد .

نه دلش ز رسم جفا گهی بغلط بسوی و فارود  
 نه و فای او به دوصد جفا زدل جفا کش مارود  
 (عروض سیفی)

سنت مست اگر هوست کشد که بسیر سر و و سمن درآ  
 توزغچه کم ندمیده ای دردل کشا بچمن درآ (۳)  
 (عبدالقادر بیدل)

ناگفته نماند (متفاعی لن) را که محررین محترم مقاله مرقوم  
 الصدر بجای (متفاعی لن) بکار برده اند، در فروغ پانزده گانه ایسن  
 رکن دیده نه شده. (۴)

۲- مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن  
 عیال کلک زبانت بمعرضی انشا  
 یکی جریر دو م اخلط و سوم اعشا  
 امثله دیگر این وزن اینست:

نبود عا شقی امسا ل مر مرا در خور  
 کنون که آ مدبر خط نهاد با ید سر  
 (فرخی سیستانی)

مرا مرنج که ایزد ترا برنجانند  
 زمن مگر دگه احوا ل تو بگر داند  
 (انوری)

هنوز لشکریان را زخون مردان شان  
 سم ستوران لعل است و تیغها احمر (۵)  
 (عنصری بلخی)

(۳) در صدر این بیت همزه کلمه «اگر» در تقطیع نمی آید.  
 (۴) فصل ششم فن او لمعیار الاشعار خواجه نصیر الدین

طوسی.

(۵) مولف حدایق البلاغت شمس الدین فقیر دهلوی (ف ۱۱۸۳ هـ. ق.)  
 عروض این بیت را مشعت مقصور می داند و خواجه نصیر الدین طوسی  
 آنرا مظموس می خواند. (رک. ص ۱۱۱) حدائق لبلاغه طبع لکنهو بسال  
 ۱۳۱۸ هـ ق و ص ۸۵ میزبان افکار شرح معیار الاشعار طبع نول کشور  
 لکنهو بسال ۱۳۰۰ هـ ق.)

اگر بفرض محال تقطیع محررین محترم مقاله درست پنداشته شود پس مثال مذکور در بحر مجتث نمی‌گنجد و بجای آنکه مولف بدایع الصنایع وزن آنرا مجتث مخبون اصلم (یا مقطوع و یا ابتر) نامیده است. باید آنرا مثالی از بحر رجز مثنی مخبون دانست که عروض و ضرب آن احذ باشد. (۶)

زیرا از حاف حدو چون بر کن مستفعلن متصل عائد گردد و تد مجموع آن ساقط گشته دو سبب خفیف از آن باقی می ماند و عرو - ضیان بجای « مستف » فرع « فعلن » می نویسند .

### توضیحی بر نوشته استاد رشاد

پس از اینکه نبشته استاد رشاد زیر عنوان « تقطیعهای نا درست » که نقد یست بر نادرستیهای یکی از مقالات نشر شده در شماره ۲۳ مجله به اداره رسید، در پی آن افتادیم تا در باره ، ژرف نگهی بیفکنیم و سر چشمه نادرستیها را روشن گردانیم . آنچه از آن جست و جو ها پدید آمد، به عنوان توضیحی بر آنچه استاد نوشته اند ، میا وریم .  
«استناد های شعری بدایع الصنایع و اهمیت آنها » باری زیر عنوان « عاید به دلیل های شعری بدایع الصنایع و اهمیت آنها » در مجموعه مقالات رحیم مسلمانقلوب به نام « مساله های فلا لوزی تاجیک » در سال ۱۹۷۴م، به الفبای روسی چاپ شده است و استاد قویم با افزایش ها و کاهشهایی آن رادو باره ترتیب و تنظیم نموده به اداره مجله فرستاد هاند .

در نبشته خود مسلمانقلوب و هر دو تقطیع ، بدانگونه است که استاد رشاد ، آورده اند .

(۶) رك . المعجم فی معا یبـراشعرا العجم مبحث فرع ركـن مستفعلن .



گویی آنگاه که مقاله بر گردان شده ، در زمینه تحریفها بی صورت گرفته است . گواه سخن ما صفحه های ۴۸ و ۴۹ مجموعه « مسأله های فلاوژی تاجیک » است .

— برخی از نادرستیا یی را که استاد بر آنها خرده گرفته اند ، غلطهای طباعتیست و همه آنانی که به کار چاپ و نشر سرگرم هستند و از جمله خودناقد محترم ، ازینگونه نادرستیا را فراوان دیده اند . از مواردی که استاد رشاد بر آن انگشت گذاشته اند نام یکی از نویسندگان مقاله ( مسلمانقلوف ) است ، که « مسلمانقلوب » نشر گردیده است .

همین نام در فهرست مقالات این شماره به گونه درست آن ( مسلمانقلوف ) آمده است . و از این شماره توانند بود چاپ « اسلام » به جای « اصلم » و بنا بر آن به جای « بنا بر » .

— استاد رشاد نوشته اند : « و بنا بر قول حضرت استاد ی یعنی جامی ( ر.م ) درست آن ( رح ) مقطوع » در خراسان و در اصل نوشته رحیم مسلمانقلوف بدینگونه آمده است :

« و بنا بر قول حضرت استاد ی ( یعنی جامی - ر.م ) ، مقطوع » و درست آن هم « ر.م » است نه « رح » ، زیرا « یعنی جامی » را نویسنده مقاله ، رحیم مسلمانقلوف ، برای اینکه خواننده گان بدانند مراد از « حضرت استادی » کیست ، بر متن اصلی بدایع الصنایع افزوده است و چنانکه مرسوم است مخفف نام خود یعنی ( ر.م ) را در پایان آن آورده است . استاد رشاد گمان برده اند که مراد ( جامی رحمت الله علیه ) بوده است و باید مخفف آن « رح » نوشته میشوند .

— در مجموعه مقالات پرو فیسو رحیم مسلمانقلوف هم ، به جای « اخطل » که استاد رشاد درست دانسته اند « اعطل » آمده است . تا آنجا که جست و جو نمودیم سراغی از شاعری به نام « اعطل » در تاریخ ادبیات عرب فراچنگ مان نیامد . اگر متن اصلی « بدایع الصنایع » عطاء الله محمود حسینی میبود ، در مورد اینکه چه کسی در زمینه به اشتباه اندر شده است ، به نتیجه یی میرسیدیم — هر چند جای

این گپ که شاید شاعر نا مشهوری به نام « اعطل » در تاریخ ادبیات عرب باشد ، باقیست .

با اینکه از این همکاری عالمانه استاد رشاد - پژو هنده ژر فنگر و دانشمند نکته سنج سپا سگزاری بیکران مینماییم ، از همه آگاهان و پژو هسگران خواستاریم ، بافرستادن چنین یاد داشت ها و توضیحات گرانبها وار جنالك، اداره مجله رایاری رسانند ، تا با اینگونه کند و کاو های ارزنده ، جلونادرست اندیشیها و لغز شهایی که چشم میکشایند ، گرفته شود ، کارما به سامان آید و فر هنگ دیرپا و غنامند ما، پر بار تر و شکو فانتر گردد .

«رهباب»

دكتور دادخدا

# يك نوشته پهلوی در تاريخ شترنج و نرد

(مادىگان چترنگ ) (۱) يعنى (شترنج نامه ) و يا ( رساله در تاريخ شترنج ) از آثار مکتوب پهلوی ساسانی بود و به زمان خسرو نوشیروان ( ۵۳۱-۵۷۹ م.) شاه ساسانی مشهور به نوشیروان عادل منسوب میباشد . این متن نخستین نوشته در تاريخ پیدایش شترنج و نرد ( در پهلوی نیو ارد خشییر ) (۲) دانسته شده است . متن مادىگان چترنگ از روی نسخه های خطی هندی یکجا باچند یادگار دیگر پهلوی که شامل يك مجموعهمیباشد ، توسط دانشمندان زردشتی ، هندی سانجانا (۳) و اسانا (۴) چاپ گردیده است .

اما باید گفت که تغییر الفبا و رسم الخط سانجانا که به پایه خوانش عنعنوی پارسه پایا زرد شتیهای هند قرار دارد تلفظ حقیقی و یا تاریخی واژه های پهلوی را همیشه به طور درست و واضح بیان نکرده است . هزوار شها نیز با برابر های پهلوی شان عوض نگردیده غلط تشریح و خوانده شده است . ترا نسکر پییون و شرح علمی این متن اولین بار از طرف دانشمندان روسی اکادمیشن ك.گ.گ. زالیمین (۵) صورت

گرفته که نسخه پیش نویس آن در ذخیره آثار ایشان در آرشیف شعبه لنینگراد اکادمی علوم اتحاد شوروی محفوظ می باشد . متن (ماد- یگان چترنگ) در کتاب ه.س.س. نیبرگ ( راهنمای پهلوی ) ( ۶ ) نیز چاپ شده واژه های آن در لغتنامه های پهلوی ه.س.س. نیبرگ ( ۷ ) و د.ن. مکنزی ( ۸ ) شرح و ترجمه گردیده اند .

اما اگر تحقیقات سانجانا و گ.ک. زالیمن را منشاء قرار دهیم تا به امروز این متن مثل عده بی متنهای دیگر پهلوی مورد بررسی همه جانبه و تحقیق مستقل قرار نگرفته است .

با در نظر داشت دست آوردهای علم ایران شناسی ، به خصوص پهلوی شناسی در جهان ، اکنون زمان آن فرا رسیده که آثار پهلوی کتانی که ضرورت به آموزش همه جانبه دارند از نو مورد پژوهش و مطالعه علمی قرار گیرند ، و به همین طریق زمینه برای تهیه واژه نامه کامل و ریشه شناسی پهلوی فراهم آید . متن از دو بخش یعنی پیدایش شطرنج و پیدایش نرد عبارت بوده ، تشریح رمز هر دو بازی منسوب به بزرگمهر دانسته شده است .

ساختمان شطرنج به کار زار دولشکر تشبیه و مبرهای آن در تخته به پایه همین مفهوم جا به جا گردیده است واژه های شاه ، رخ ( رخو ) فرزین ، پیل ، پیاده ( پیادگ ) در شطرنج و مهر ( مهرگ ) ، گردانه ( گردانگ ) ( ۹ ) تخته ( تختگ ) در بخش نرد علاوه بر معنای اصلی درین متن همچو اصطلاح وارد لغات پهلوی گردیده است .

تخته نرد ، از جمله نقاشی طگردانه هر کدام از نظر فلسفه نرد شتی ، شرح و توضیح گردیده است . تاریخ شطرنج و نرد را فردوسی در شاهنامه ( ۱۰ ) آورده که منشاء آن متن پهلوی مادیگان چترنگ گمان برده میشود و امکان دارد روایات شفاهی نیز بوده باشد .

**شطرنج نامه :**

**به نام یزدان !**

آورده اند که در زمان خسرو نو شیروان دیوسرم شاهنشاه

بزرگ هند بر (بخاطر) آزمو ن خردودانا یی ایرانیا ن و به خاطر سود خویش این شطرنج (را که) شانزده دانه از زمرد و شانزده دانه از یاقوت سرخ (داشت) ساخت و فرستاد . با این شطرنج . ۱۲۰ بار شتر از زر و سیم و گهر و مروارید و جامه در ۹۰ فیل ارسال داشت و او از دارایی خویش اجناس گرانبهای دیگر نیز فرستاد و تختریتوس را که در هند نامدار و مشهور بود یکجا ( با آنها) روان نمود .

به نامه چنین نوشت که چون شما نام به شاهنشاهی دارید و بر همه ماشاهشاهید باید دانایان شما از دانایان ما داناتربوند . راز این شطرنج را شرح دهید و اگر نه سود و باج بفرستید .

شاهنشاه سه روز زمان خواست ولی از دانایان ایران شهر کسی نبود تراز آن شطرنج بداند .

روز سوم بزرگمهر بختگان برپایستاد و گفت « جاودان باشید من راز این شطرنج را تا امروز شرح نداده ام تا شما و هر که در ایران شهر اند بدانند که در ایران شهر من مرددانا ترام من راز این شطرنج به آسانی شرح دهم و از دیوسرم سود و باج ستانم و نیز چیزی بسازم و به دیوسرم فرستم که او شرح داده نتواند و از ایشان دوباره سود بگیرم و به این بیگمان باشید که شما به شاهنشاهی سزاوارید و دانایان شما از دانایان دیوسرم داناترند »

شاهشاه سه بار گفت که « زنده باد بزرگمهر ما » و فرمود تا دوازده هزار درهم به بزرگمهر بدهند . روز دیگر بزرگمهر تختریتوس به پیش خواست و گفت که دیوسرم این شطرنج بکار زارمانند کرده ، بدین مانند دوشاهنشاه آورده ، شاه به سردار رخ به پهلوی چپ و راست ، فرزین به سردار (سپاه) ارتش فیل به سردار پاسبانان ، پیاده به آن پیاده که پیشارزم (طلایه) است مانند کرده است .

سپس تختریتوس شطرنج نهاد و با بزرگمهر بازی نمود و بزرگمهر سه بار تختریتوس را ببرد بعدا ، شادی و خرسندی بزرگ به همه کشور رسید .

پس تختريتوس به پای ايستاد و گفت « جاودان باد » که ايزد اين شهرت و فر همندي ، توانايی و پيروزی به شما داد . ايران و کشور های ديگر را صاحب ايد .

چندتن از دانایان هند اين شطرنج بارنج و زحمت زياد ترتيب نمودند و به اين ديار آوردند اما کسی شرح داده نتوانسته بود (اما) بزرگمهر شما با خرد خویش به آسانی شرح داد و اين گنج فراوان به گنجينه شاهنشاه افزود .

شاهنشاه روز ديگر بزرگمهر به پيش خواست و به بزرگمهر گفت که « بزرگمهر ما چيست آن چيزی که تو گفتی کنم و به ديوسرم بفرستم » .

بزرگمهر گفت که از شاهان اين هزار ساله اردشير فعلا لتر و داناتر بود و اين نيوارد شیر به نسام ارده شیرنهم . تخته نيوارد شیر به سپندر زمين مانند کنم و سی مهربه آن به سی روز و شب مانند کنم پانزده دانه سفيد به روز مانند کنم و پانزده سیاه به شب مانند کنم گردانه به گردش اختران و گردش سپهر مانند کنم .

يك به گردانه بدان مانند کنم که هر مزد يگانه است ، و هر نيکی از او پديد آيد . دو بدان مانند کنم که (مينو) (۱۱) و گیتی (۱۲) ، سه بدان مانند کنم که هو مت ، هوخت و هورشت (۱۳) پندار نيک ، گفتار نيک و کردار نيک .

چهار بدان مانند کنم که چهار امزيش که مردمان از آن پديد آيند و هم چنين چارسوی گیتی خراسان خربران ، نيمروز و باختر (شرق ، غرب ، جنوب و شمال) پنج بدان مانند کنم که پنج روشنايي چون خورشيد ، ماه ، ستاره گان ، آتش و هر روشنی که از آسمان پديد آيد .

شش بدان مانند کنم که چون آفرينش (مخلوق در) شش گاهنبار (۱۴) اساس نيوارد شیر به تخته بدان مانند کنم که چون خدا اورمزد آفرينش به جهان داد . گردش مهربه به گردانه بدان مانند است که چون مردمان اندر جهان به منو يان پيوست شدند .

به هفت (۱۵) ودوازد (۱۶) همی گردند و بر خیزند و چون یکی با دیگری بر خورند و بر چینند چنانکه مردمان در جهان یکی با دیگری برخوردند و چون بر گردانه این گردش انتخاب کنند رمز مرد می است که از جهان گذران بودند و چون دورا بنهند رمز مردمانی است که به رستاخیز باز زنده گردند .

شاهنشاه چون آن سخن بشنید شاد شد و فرمود تادوازده هزار اسپ تازی هم رنگ با لجامشان از زرو مروارید ودوازد هزار مرد جوانی برگزیده در ایـران شهر ودازد هزار زره هفت بافت ودوازد هزار شمشیر فولادین ساخت هند ، دوازد هزار کمر بند هفت چشمه و هر آنچه در ( برای ) دوازده هزار مرد واسپ ضرور و هر چه بر جسته تربود آماده ساخت ( سازند ) بزرگمهر بختگان رابر ایشان سر دار کرد و روزگاری فواهم ساخت و با آفرینش نیک و یاری یزدان به هند فرستاد .

دیوسرم شهر یار بزرگ شاه هند ، چون آن بدید از بزرگمهر بختگان چهل روز زمان ( مهلت ) خواست . ( اما ) از دانایان هند کسی نبود تا رمز این نیوارد شیر بداند . بزرگمهر دوباره چندان سودو باج از دیوسرم بستاند و به آفرینش نیک و شکوه بزرگ به ایران شهر باز گشت نمود .

تعبیر رمز شطرنج آن بوده که چنان که دانایان نیز گفته اند ، پیروزی که با خرد به دست آید از آنکه بانیرنگ به دست آید مهمتر است .

بازی شطرنج اینکه هوشیاری و کوشش رابران نگاه داشتن توانایی خویش بیشتر به کار برد و برای توان دیگر را از بین بردن نماید بازی کرد .

وهنگام رزم از یک قوه کارگرفت واز دیگران حمایت نمود ( بخاطر ) توجه همیشگی به همه آن چه که در این نامه بدرستی نوشته شده است .

پایان یافت به درودو شادی ورامش .

### مآخذ و یادداشتها:

چترنگ، معرب آن شطر نج درپهلوی از هندی باستان اقتباس گردیده است در هندی باستان *chaturng* (چهار کنج *chavarah* ویاچهار سو) عبارت از دو جز عمیباشد: یعنی *chahwar* (ایرانی باستان *chahar* اوستا *chahar* و یا *𐬑𐬀𐬎𐬎𐬀* پهلوی *chahar* پارسی دری چهار) و *𐬑𐬀𐬎𐬎𐬀* به معنای جزء و یاسو.

درب هان قاطع شترنگ آمده است. ص ۷۱۱.

۲- (نیوارد خشیر) واژه مرکب بوده عبارت از دو قسمت است جزء اول آن *new* (در زبان فارسی میانه) به معنای خوب، نیک و یا شجاع و بخش دوم آن *ardxshir* نام شاه ساسانی، ارد شیر اول (سالها ۲۲۴-۲۴۱) نرد در زبان فارسی دری اختصار شده همین نام میباشد.

3— sanjana P. D. B. Ganje- shayagan, Andarze Atrepat Maraspandan, Madigane chatrang and Andarze khusroe kavatan. Bombay, 1885.

4— Asana J. M. J. Pahlavi texts. Vol II Bombay, 1913.

۵- ك، گ. زلیمن عنوان متن راجنین آورده است:

Wizarisn-i catrany ud nihish-i new-Andaxser.

6— Nyberg H. S. Hilfsbux des pehlevi. Bd 1, uppsala, 1928; Nybery H.S. Amannal of pahlavi. Pt 1. Texts. Wiesbaden, 1964.

7— Nyberg H. S. Hilfsbch des pehleri Bd 2, uppsala, 1931; Nyberg H. S. A manual of pahlari, Pt 2. Glossar wiesbaden, 1974.

8— Mackenzie D. N. A concise of pahlari dictionary. london, 1971.

۹- در لغت: طاس، تاس-مهره استخوانی مکعب که در شش طرف آن نقطه هایی ازیک تاشش دارد و در بازی نرد به کار میرود. (فرهنگ فارسی عمید، تألیف حسن-عمید، تهران: ۱۳۶۱، ص ۷۱۱)



- ۱- شاهنامه فردوسی ، جلد چهارم کابل، کمیته دولتی طبع و نشر  
ج.د.ا، دلو ۱۳۶۱، ص ۴۸۰.
- ۱۱- مینو (در پهلوی مینوگ) جهان رو حانی و غیر مادی، معنوی.
- ۱۲- گیتی (در پهلوی گیتیگ) جهان مادی .
- ۱۳- هومت ، هوخت وهور شت(در اوستا) مینشن ، ادگوشن واد-  
کنیشن (در پهلوی) نام سه طبقه بهشت است . در فارسی  
و یا فارسی دری - پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک ترجمه همین سه  
واژه فارسی میانه و یاپهلوی ساسانی میباشد .
- ۱۴- گاهنبار یاگا هانبار (در متن شش گاهنبار) جشنهای ششگانه  
فصلی که اولین گاهنبار در پانزده اردیبهشت ، دو مین در پانزده تیر،  
سو مین در سی شهر یور، چهارمین در سی مهر، پنجمین در بیست دی  
و ششمین در آخرین روز سال جشن گرفته میشد و هر یک از این جشنها  
تا پنج روز ادامه مییافت مطابق فلسفه زرد شتی پیدایش هر يك  
از آفریدهگان اوهر مزدی (هرمزدی) در یکی از گاهنبار ها دانسته  
شده است درین مورد در اوستا و آثار پهلوی مفصل معلومات داده شده  
است، معرب آن جهنبار است.
- ۱۵- هفت یعنی هفت سیار ه
- ۱۶- دوازده یعنی دوازده اختران(دوازده برج)

حسین نایل

## بحثی بر یک کتاب

لغات هاسپانه فارسی افغانستان

تالیف عبدالله افغانی نویسنده تکلمه یی از حسین فرمند  
چاپ دوم از طرف دیپارتمنت دری اکادمی علوم ج. ۱۰. ۱۶۰۰ جمع

۵۹۸ جمع ۱۸۰ ص ، کابل ۱۳۶۴

گرچه فرهنگ نویسی بدانگونه که در سرزمین پهناور هند مورد توجه بوده ، در کشور مارونق و رواج چندانی نداشته است ، مع الوصف با جست و جوی بیشتر در آرشیف ها و در میان گنجینه دستنویسهای ناشناخته و به چاپ نرسیده ، میتوان گاه به گاه به لغتنامه ها و فرهنگهای آشنا شده که در برشهای متفاوت زمانی به وسیله اشخاص رسالتمند و دوستاند از زبان و فرهنگ به تالیف درآمده اند . برای آشنا شدن با شماری از این فرهنگهای ناشناخته ، مجال بیشتر جست و جوی دامنه دارتر در کار است تا بتوان در میان صد هادست نویس موجود در آرشیف ملی و آرشیفهای کشورهای دیگر و کتابخانه های خصوصی ، نمودی و نشانی از آنها دستیا ب نمود و بامولفان و روزگار تالیف آنها معرفت به دست آورد .

آنچه رابه گونه نمونه از کار گذشته گان در عرصه فر هنگک نگاری میتوان یادآوری کرد، یکی فرهنگ قواس است که تالیف فخر الدین مبارک غزنوی دراو اخر سده هفتم و اوایل سده هشتم میلادی میباشد .

مؤلف فر هنگک قواس که از سر زمین باستان غزنه برخاسته و در هند زنده گی به سر برده ، در عهد علاء الدین خلجی (۶۹۵-۷۱۶ هـ) به تالیف این فرهنگ دست یاز یده است .

فر هنگک قواس رابرای حل مشکلات واژه گان شاهنا مه مفید دانسته اند وحتا آن رافر هنگک شاهنا مه خوانده اند وازین مطلب میتوان چنین نتیجه به دست آورد که او از آثار شاعران بزرگ زبان دری، شاهنامه رابیشتر مطالعه میکرده و معضلات واژه گانی آن انگیزه تالیف این فرهنگ گردیده است .

نسخه دستنویس فر هنگک قواس به اهتمام و مقدمه نذیر احمد دانشمند هندی در (۲۲۷) صفحه متن و (۴۷) صفحه مقدمه به سال ۱۳۵۳، از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتا بدر تهران به چاپ رسیده است . با مطالعه فر هنگک قواس آشنایی بیشتر بالغات و ترکیبات مروج و مستعمل عهد مؤلف میان دری زبانان هند، میسر میگردد .

عمان المعانی تالیف امیر کبلی نمونه دیگر از پیشینه فر هنگک نگاری در وطن ماست . این فرهنگ که شامل کلمه های نادر زبان دری و کلمه های دخیل از زبانهای عربی و ترکی در زبان دری میباشد ، به سال ۱۴۵۵ میلادی تالیف گردیده و نسخه یی از آن به خط میرزا نیاز بن میرزا شریف در گنجینه دست نویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجیکستان در شهر دوشنبه نگهداری میشود .

تحفته الاحباب حافظ اوبهی نیز در خور یاد آوری است . این فرهنگ راحافظ سلطان علی اوبهی از فضلی او به هرات به سال ۹۳۶ هجری قمری (۱۵۳۰ میلادی) تالیف نمود که حدود (۲۵۰) کلمه از لغات قدیمه زبان دری را در بردارد .

محقق حسین فر مند مقابل و تصحیح این فر هنگک رابه عنوان

پروژه یا کار علمی در مرکز زبانها و ادبیات و جهت همت خود قرارداد. و آن را به صورت انتقاد ی آماده چاپ گردانیده است.

گرچه شماری از نسخه های تحفته الاحباب در لنینگراد و تهران و موزه بریتانیا و جاهای دیگر موجودند، اما نسبت عدم دسترس سبب آنها، میکرو فلم نسخه تاشکند اساس کار مصحح و نسخه آرشیف ملی به صفت نسخه بدل آن مورد استفاده وی قرار یافته اند و موارد مشکل با مراجعه به فرهنگ معیار جمالی و لغت فرس ا سدی که دو منبع اساسی و عمده کار او بهی بوده، حل گردیده اند.

پس از سال ۱۳۰۰ شمسی موضوع فرهنگ نگاری بیشتر مورد التفات اهل زبان و فرهنگیان واقع گردید و درین درازای بیش از شصت سال فرهنگهای گوناگون در زمینه های متفاوت علوم و فنون به نگارش آمد و اقبال چاپ یافته اند که یاد چند عنوان از آنها درین جا بیاورد نمیاید.

- اولین قاموس افغانی پشتو - دری، به نام « پشتو سیند»، تالیف محمد گل مهند در ۳۶۶ صفحه، چاپ کابل ۱۳۱۶.

- پشتو قاموس ( پشتو - دری) در دو جلد چاپ کرده پشتو تولنه به سالهای ۱۳۳۰ الی ۱۳۳۳.

- افغان قاموس ( دری - پشتو)، تالیف عبدالله افغانی نویسنده در سه جلد و ۱۶۶ صفحه، چاپ کابل، ۱۳۳۵-۱۳۳۶.

- قاموس بعضی از زبانها و لهجه های افغانستان (شامل لغات دری، پشتو، شغنی، سنگلچی، واخی، اشکا شمی و منجی)، فراهم آورده شاه عبدالله بدخشی، چاپ کرده پشتو تولنه در ۱۳۳۹.

- فرهنگ مختصر اصطلاحات تخنیک (روسی - دری)، چاپ شده از طرف ریاست تخنیک رادیو تلویزیون در سال ۱۳۵۰، به تصحیح استادان س. و دکتور پاریمان عبدالله یف.

- مصطلحات حقوقی (انگلیسی - دری)، تالیف دکتور محمد قاسم، چاپ شده از طرف پوهنتون به سال ۱۳۵۱.

- قاموس اقتصاد (انگلیسی - دری) تالیف محمد عارف چاپ دوم

- آن در ۷۰۰ صفحه به سال ۱۳۵۳.
- لغات زبان گفتاری هرات، چاپ کرده موسسه نشراتی بیهمتی، ۱۳۵۵.
- فر هنگ اصطلاحات نویسن، تالیف نور الله تالغانی، چاپ مطبعه دفاع ملی، ۱۳۵۹.
- قاموس لهجه دری هزاره گمی، فراز آورده استاد شهرستانی، چاپ دانشگاه کابل، ۱۳۶۱.
- فر هنگ تلفظ لغات بایان معانی آن، تالیف حسین یمین، چاپ کرده کمیته دولتی کلتور، ۱۳۶۲.
- فر هنگ اصطلاحات تخنیکسی وسایط ترانسپور تی (انگلیسی - دری)، تالیف عبدالغفار گردیزی، ۲۲۵ صفحه، چاپ مطبعه دولتی، ۱۳۶۲.
- فر هنگ اصطلاحات عسکری، جلد اول دو صدو چهل ودو صفحه، تالیف میر جمال الدین فخری نشر کرده وزارت دفاع ملی، ۱۳۶۳.
- در میان فر هنگها و قاموس های یاد شده، لغات زبان گفتاری هرات و قاموس لهجه دری هزاره گمی متعلق به فر هنگ عامیانه و زبان تکلمی میباشند. اما نخستین فر هنگ چاپ شده عامیانه، مجموعه «لغات عامیانه فارسی افغانستان»، تالیف عبدالله افغانی نویسن است که به سال ۱۳۴۰ به چاپ رسیده است.
- پژوهش این اثر را، عبدالله افغانی نویسن به سال ۱۳۳۷ به انجام رسانید. و پس از تایید چندتن از فضلاء وقت، ریاست مستقل مطبوعات چاپ آن را به سال ۱۳۴۰ انجام داد.
- گویا تا آن هنگام، فرهنگ در زمینه لغات عامیانه و زبان گفتاری در کشور مابه چاپ نرسید. بود و تلاش افغانی نویسن بدایتی بود تحسین انگیز برای کارهای دیگر، کارهای دقیقتر و جامعتر در عرصه فرهنگ عوام.
- افزون بر حق اولیت، اهمیت دیگر کار افغانی نویسن درین است که او به زبان دوم خود این اثر را به پژوهش آورده است.
- لغات عامیانه فارسی افغانستان هر (پنجصدو نودودو) صفحه دارای

بیش از (۱۱۰۰۰) کلمه و اصطلاح مییابد که از روی خط مولوی خال محمد خسته آفست شده است .

افغانی نویس در سال های ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶، افغان قا موس را که فرهنگ (دری - پشتو) است، درسه جلد به نشر رسانید و ازین راه خدمتی شایسته برای متتبعان هردوزبان انجام داد .

بررسی و نقد لغات عامیانه فارسی افغانستان، از نظر صحت و دقت و تعابیر و وجوه معانی و نکات دیگر، به جای خود باقیست که روزی فرد با صلاحیتی آن را به انجام خواهد آورد .

### واما تکلمه و چاپ جدید لغات عامیانه فارسی افغانستان

محقق حسین فرمند عضو آگام مرکز زبان ها و ادبیات که در پژوهش های خویش به فرهنگ شناسی و فرهنگ نگاری میل بیشتر نشان میدهند، به این امر التفات نمودند که (لغات عامیانه فارسی افغانستان) را با اندک جست و جو و توجه دیگر، میتوان جامع تر و سودمندتر گردانید و بنابراین با موافقت مرکز زبان ها و ادبیات اکادمی علوم افغانستان، انجام تکلمه یی بر آن را به عهده گرفتند و به فرجام آوردند .

در تکلمه لغات عامیانه فارسی افغانستان، گویا دونکته اساسی مدنظر تکلمه نگار بوده است، یکی ضبط کلماتی که افغانی نویس بدانها دست نیافته و از قلمش افتاده اند و دو دیگر توضیح معانی و مفاهیم دیگر کلماتی که افغانی نویس در نظر نگرفته و تنها به آوردن يك معنی بر آنها اکتفا ورزیده است .

بدین ترتیب حدود دو هزار و پنجاه کلمه مستعمل در زبان جاری مردم ما، بر عدد کلمات چاپ اول لغات عامیانه افزوده شده و شماری از آنها مفاهیم دیگر خود را به دست آورده اند .

سر محقق دکتور جاوید استا درهنمای پروژه در یادداشتی که برین تکلمه نوشته اند باتوجه به ارزش این فرهنگ گویند :

«یکی از مباحث دلچسپ و پرازش فرهنگ مردم، مطالعه لغات، تعبیرات، کنایات و مصطلحاتیست که میان مردم شایع

و جاری بوده و زبان ، آنها را به خودی خود برای بیان نازکترین دقیقه ها و باریکترین لطیفه ها ابداع کرده است . ای بسا موارد که زبان رسا و توانا ی ادبی از ادای این معانی ثابت و صریح و بیان طبیعی آن عواطف عاجز مانده است .

این عناصر که جوهر مایه زبان معمولی و رایج ، یعنی زبان صحبت و محاوره و جزء ذخایر فکری و جواهر گنجینه های معنوی ماست ، به همان اندازه دارای اهمیت و اعتبار است که زبان ادبی و لفظ قلم . از همین جهت است که مستشرقان و زبان شناسان برای ضبط لهجه های محلی و آنچه بدان وابسته است اعم از مفردات و مرکبات میکوشند و سعی میورزند تا این گنج شایگان را از دستبرد فراموشی و نیستی نجات بخشند .

همچنین تلاش فراوان به کار میبرند تا زبان ثروتمند هر حرفه و هر صنف و هر جماعت را که از خود دستگاه خاصی از کلمات و اصطلاحات دارند جمع و نگهداری کنند . این مجموعه ها رهنمای خوبی برای کشف دقایق زبانهای باستان و معرفت به ریشه و وجوه اشتقاق و ترکیب و حتی هویت دستوری و خویشاوندی تاریخی کلمات می تواند بود .

... یکی از کارهای برجسته و پیر ارزش سالهای اخیر چاپ و نشر لغات عامیانه فارسی افغانستان تالیف عبدالله افغانی نویسنده است . ... پس از گذشت سالها که نسخه های این کتاب نایاب بود از همکار دانشمند خود حسین فرمند درخواست کردم تا در تجدید چاپ این اثر گرانبها و تکمیل آن به عنوان پروژه رسمی تاحد امکان بدر نظر داشت حد فاصل بین زبان فصیح و متداول همت گمارد .

همان بود که وی با پشت کار و جست و جوی فراوان و استفاده از محضر و یاد داشتهای علاقه مندان و صاحب نظران این امر مهم را به انجام رسانید و فیض آن را عامتر ساخت ...

تکمله لغات عامیانه که محقق دقیقه نگر حسین فرمند آن را به پژوهش آورده ، (یکصد و هشتاد) صفحه را احتوا میکند که (با ۵۹۲)

صفحه متن اصلی به (۷۷۲) صفحه بالغ میشود و تمامت کلمات و مصطلحات متن و تکلمه به بیش از (۱۳۰۰) لفظ میرسد .

نکته دیگر اینکه به منظور همگونی و هماهنگی متن و تکلمه لغات عامیانه بخش تکلمه نیز همانند متن به خط نستعلیق دوسه تن از خوشنویسان حاضر وطن ، آماده ساخته شده و هر دو بخش متن و تکلمه (در حالیکه متن اصلی کاملاً هیئت اولیه را در خود دارد ) یکجا به آفست آمده اند اما قطع آن نسبت به چاپ اول قدری بزرگتر است .

بررسی چگونگی دو هزار و پنجاه کلمه نو در تکلمه به مانند متن اصلی ، و قضاوت در وجه ضبط و توجیه مفاهیم آنها که تا حد بایبان عامیانه هماهنگی دارند و چه تعداد از الفاظی که نمیتوان آنها را عامیانه به شمار آورد و نکات دیگر بدین ترتیب ، از صلاحیت آگاهان در زبان و زبانشناسیست که شاید بدان توجه نمایند .

### سرچشمه ها و یادآوریه ها :

- فرهنگ قواس به اهتمام و مقدمه نذیر احمد ، چاپ تهران ، ۱۳۵۳ .  
- شناختی از فرهنگ نگاری زبان دری در سده های (۱۶-۱۹) ، نوشته واحدوف ، بر گردان حسین فرمند : مجله خراسان ، شماره های (هشت و ده و یازده ، ۱۳۶۱-۱۳۶۲) .

- تحفته الاحباب ، نسخه فرا زاورده حسین فرمند و نیز مجله خراسان شماره (۲۲) سال ۵ ، ۱۳۶۴ نوشته فرمند در این زمینه .

- پشتو سیند ، تالیف محمد گل مهند . کابل ، ۱۳۱۶  
- پشتو قاموس (پشتو - دری) ، ج ۱-۲ ، نشر کرده پشتو تولنه ، ۱۳۳۳-۱۳۳۴ .

- افغان قاموس (دری - پشتو) جلد اول - سه ، تالیف عبدالله افغانی نویسنده ، ۱۳۳۵-۱۳۳۶ .

- قاموس بعضی از زبان هسا و لهجه های افغانستان ، فراهم آورده شاه عبدالله بدخشی ، چاپ ۱۳۳۹ .

- فرهنگ مختصر اصطلاحات تخنیک (روسی - دری) ، چاپ کرده



- ریاست تخنیکى راديو - تلویزیون ، ۱۳۵۰.
- مصطلحات حقوقى (انگلیسى-درى) ، چاپ پوهنتون ، ۱۳۵۱.
- قاموس اقتصادى ( انگلیسى-درى ) ، چاپ دوم ۱۳۵۳.
- لغات زبان گفتارى هرات ، چاپ موسسه نشراتى بیهقى ، ۱۳۵۵.
- فرهنگ اصطلاحات نویسن تالیف نورالله تالقانى ، چان ۱۳۵۹.
- قاموس لهجه درى هزاره گى ، تالیف استاد شہرستانى ، چاپ پوهنتون ، ۱۳۶۱.
- فرهنگ تلفظ لغات بایان معانى آن ، تالیف حسین یمین ، چاپ کمیته دولتی کلتور ، ۱۳۶۲.
- فرهنگ اصطلاحات تخنیکى وسایط ترانسپورتى ( انگلیسى - درى ) تالیف عبدالغفار گردیزی ، ۱۳۶۲.
- فرهنگ اصطلاحات عسکرى ، جلد اول ، تالیف میر جمال الدین فخرى ، چاپ ۱۳۶۳.
- فہرست کتب چاپی درى افغان-نستان ، چاپ ۱۳۵۶.
- لغات عامیانه فارسى افغانستان ، چاپ اول ، ۱۳۴۰.
- لغات عامیانه فارسى افغانستان ، چاپ دوم با تکمله فرمند ، چاپ کردہ اکادمى علوم افغانستان ، ۱۳۶۴.
- یادداشت سر محقق دکتور جاوید در چاپ نوم لغات عامیانه .

پوهنيار ضياء الدين ضياء

## دسته بندي واژه ها نظر به نقش

دستوري آنها

مطالعه و آموختن همه جانبه و گسترده ابعاد گوناگون زبان آدمي هنگامي بهتر ميسر ميگردد که واژه هاي زبان مطابق با قانومندي هاي ويژه يي که در سيستم زبان عمل ميکنند به صورت علمي در نظام معين رديف بندي شوند ، چه در غير آن دشواري آموزش و مطالعه همه جانبه واژه گان زبان بدین پهناء گسترده گي که دارد ، حل نشده باقي خواهدماند .

گاه شماری انکشاف و ترقیات دانش بشری شاهد بر آنست که آدمي هر آنچه را در پيرامون خود دیده ، شنیده و يابه شکلي آن را حس کرده است ، به زودي به دسته ها و رشته ها رديف بسته ، و روند رديف بندي را با مقایسه نمودن پدیده ها به پایان برده است . زیرا مقایسه روشيست که پیوسته با تجارب و اندوخته هاي علمي متکي بوده ، بر آن پایداری یافته است .

چگونه گي دسته بندي واژه هاي ناشمار زباني در تاريخ زبان شناسي پیوسته مورد دلچسپي و توجه خاص دانشمندان و زبان شناسان واقع

شده ، گوشه ها و ابعاد مختلف این مساله با کارگیری از روشهای ویژه تحقیقات علمی توضیح یافته است .

انکشاف زبانشناسی رو ندسته بندی واژه های زبان را کاملتر گردانید . روشهای دقیقتر تصنیف واژه هارا به وجود آورده است .

به منظور دسته بندی واژه ها اولتر از همه باید نشانه ها ، معیار ها و شرایطی که بتوان واژه های زبان را مطابق آنها دقیق تر دسته بندی کرد ، دریافته شود ، چونکه واژه ها در نظام ساختمان زبان همچون خستهای نیستند که پهلوی هم چیده شده باشند ، بلکه آنها در وابسته گی و پیوند منطقی نظام ساختمان زبان قرار دارند . به خاطر دسته بندی واژه های زبان و قرار دادن واحد های سخن به بخشهای ویژه دستوری میتوان از این نشانه ها سود جست .

۱- نشانه معنای دستوری .

۲- نشانه مورفو لوژیکی .

۳- نشانه نحوی .

اینک به صورت مختصر به بررسی هر یک از این نشانه ها می پردازیم .

### ۱- دسته بندی واژه ها نظر به معنای دستوری شان :

واژه های زبان در دو نوع بار معنایی را در خود دارند ، معنای لغوی و معنای دستوری .

معنای لغوی واژه ها به پدیده های جهان عینی و ذهنی بسته گی دارند و چیز های هستی را در خود انعکاس میدهند . معنای لغوی واژه هادر حقیقت معنای «در خود» واژه هایا معنای منحصر به فرد واژه ها محسوب میگردد . معنای لغوی واژه ها معنای نخستین آنهاست . (۱)

معنای لغوی واژه ها ، اشیا ، حادثه ها ، حالتها و پدیده های پیرامون ما را افاده میکند اما معنای دستوری آنها از معنای لغوی آنها کاملاً تفاوت میدارد . معنای دستوری پدیده ها و جهان عینی را انعکاس نمیدهد ، بلکه رابطه بین پدیده ها و چیز های هستی را نشان میدهد . معنای دستوری (معنای در خود) پدیده ها نیست و معنای

منحصر به فرد اشیاء و چیزها نامیباشد . معنای دستوری معنای  
تعمیم یافته ، کلی و عام پدیده‌هاست .

به‌طور مثال : واژه ( انگور ) نظریه معنای لغوی خود یکنوع میوه  
است و واژه ( قلم ) به معنای وسیله‌یی که توسط آن مینویسند ، اما از  
لحاظ دستوری این هر دو واژه دارای یک معناست و آن ( اسم ) است  
یعنی در بخش اسم شامل میشود . و یا واژه های تلخ و شیرین از نظر  
معنای لغوی بایکدیگر متقا بل قرار دارند و حتی معانی متضادی  
را افاده مینمایند و لیکن از جهت دستوری هر دو ی آنها در یک بخش  
( صفت ) قرار میگیرند .

واژه های زبان دری نظر به چگونگی افاده معنای شان به دو  
دسته جدا میشوند واژه های مستقل و واژه های نامستقل .

واژه های مستقل معنای مشخص را افاده میکنند ، بر اشیاء ، چیزها ،  
حادثه ها و عمل انسان نام میگذارند و در ( جمله به حیث  
جزء مستقل قرار گرفتند ) . ( ۲ )

واژه های نامستقل معنای لغوی ندارند ، بلکه معنای دستوری  
دارند . و واژه های جمله هارا با هم ارتباط میدهند ( جزء مستقل جمله  
ها و عبارت ها ) قرار گرفتند . ( ۳ )

واژه های مستقل یعنی ( واژه های با معنای آزاد ، اسم ، صفت ،  
قید و فعل ) را در بر میگیرد . ( ۴ )

واژه های مستقل نظر به نقشی که در ساختار دستوری زبان  
ایفا میکنند و نظر به وظیفه یی که در نظام دستوری به سر میرسانند  
در یکی از بخش های دستوری قرار میگیرند .

معنای دستوری واژه هانسانه مهم دسته بندی واژه ها بوده جدا  
از معنای لغوی آنهاست .

بگونه مثال واژه های خانه ، انار ، ژاله ، آهو ، آدرس را در نظر  
میگیریم . هر کدام از این واژه هادارای معنای ویژه خود است . واژه  
نخست به معنای جایی که در آن انسان بود و باش میکند ، واژه  
دوم بمعنای نوعی میوه ، واژه سوم شکلی از بارنده گی ، واژه

چهارم نوعی از حیوان صحرايي و واژه پنجم دلالت به يك انسان مي نمايد در هنگام دسته بندی اين واژه ها به بخش های دستور ي هيچ کدام از معانی فوق در نظر نيست. بلکه مراد از معنایی است که به همه آنها تعلق ميگيرد ، واژه های بالا با حفظ بار معنای لغوی شان در يك معنای عمومی متحد ميشوند و آن عبارت از ویژه گی نامگذار ي بالای شی یا چیز است و مفهوم شی از آن در نظر ميشود .

بنابرين همه واژه هايي که مدلول آن مفهوم شی یا چیز باشد در بخش اسميه هاترار ميگيرند ، واژه های مذکور از لحاظ دستوری اسم هستند .

معنای لغوی هر کدام از واژه های ، دیدن ، خوابیدن ، ندیدن ، دویدن ، خوردن و نخوردن از هم تفاوت کلی دارد حتی واژه های دیدن ، ندیدن ، خوردن و نخوردن نظر به معنای لغوی و افاده مفهوم در مقابل هم قرار ميگيرند ، اما معنای که به همه واژه های یادشده ارتباط و پیوند دارد عبارت از حرکت و فعالیت عمل انسان است . بنابرين واژه هایی که دارای چنین ویژه گی ميشوند ، شامل بخش فعل ميشوند . بدین ترتیب دیدیم که نشانه معنای دستوری واژه هایی از پرنسپ های مهم دسته بندی واژه ها به خصوص (اسم و فعل) در زبان دری می باشد .

### ۲ دسته بندی واژه ها نظر به نشانه های مورفولوژیکی آنها :

هدف ما ازین سخن ، بررسی نقش دستوری و نشانه های ساختمانی و رابطه آنها با واژه های خاص زبان است که به واژه ها شکل خاص ميبخشند و واژه ها را به بخشهای جدا گانه ردیف مينند . به طور نمونه پسوند های : آن ، ها ، یان ، گان ، آت ، جات ، ین در زبان دری پسوند هایی اند که با اسميه ها پیوند یافته آنها را جمع مينند . واژه هايي که پسوند های جمع را ميپذيرند در گروه اسم ردیف بندی ميشوند . مثلا : داس - داسها ، دختر - دختران ، مرد - مردان ، بینوا - بینویان ، دانشجو - دانشجویان ، بنده - بنده گان ، تخيل - تخيلات ، عراده - عراده جات ، زارع - زارعین و ديگر ها .

همین قسم اسم در زبان دری نشانه های مورفولوژیکی ( تنکیر، ندا، افزایش و پسینه (را) رامیپذیرد، مثلا: کتابی، آسمانا، ابر بهار، تخته را. (۵)

واژه هایی که در زبان دری پسوندهای (تر) و (ترین) را میپذیرند غالباً صفت یا قید اند و از جهت دستوری به بخش صفت یا قید قرار میگیرند. به گونه مثال واژه های شادا ب، قشنگ، سیاه، کوچک، سفید، لایق، نادان، نیک، هوشیار، پاک در زبان دری در بخش صفت - قرار میگیرند، زیرا همه واژه های یاد شده پسوند های توصیفی (تر) و (ترین) رامیپذیرد چنانچه میتوانیم بگوییم شادا بتر، شادا بترین، قشنگتر - قشنگترین، سیاهتر - سیاهترین، کوچکتتر - کوچکتترین، سفیدتر - سفیدترین، لایقتتر - لایقتترین، نادانتر - نادانترین، داناتر - دانا ترین، نیکتتر - نیکترین، پاکتر - پاکترین، هوشیارتر - هوشیارترین.

پسوند های (تر) و (ترین) هیچگاهی با اسمهای پیوند یافته نمیتواند و با آنها یکجا نمیآید. هرگز نمیتوانیم واژه های قلم، درخت، کتاب، میز و کاغذ را بشکل قلمتر، درختتر، کتابتر، میزتر و کاغذتر افاده کنیم. هم چنانیکه اسمها در زبان دری پسوند های توصیفی (تر) و (ترین) را نمیپذیرد، صفت هائیز با پسوند های جمع یکجا نمیآیند. واژه هاییکه با پسوند (تر) و (ترین) یکجا آمده صفت هارا میسازند اگر با پسوند های جمع یکجا و پیوست بیایند در آن صورت واژه های مذکور صفت نبوده در بخش اسم دسته بندی میشوند. به طور مثال واژه های سیاه، سفید، پاک و نیک را که در بالا بدلیلی که پسوند های (تر) و (ترین) را میپذیرند در ردیف صفت دسته بندی نمودیم هرگاه این واژه ها بشکل، سیاهان، سفیدها، پاکان و نیکان جمع بسته شوند در آن صورت آنها صفت نبوده در گروه اسم شامل میشوند. (۶)

از توضیحات فوق برمیآید که نشانه های مورفولوژیکی به ویژه وند ها در دسته بندی واژه ها به بخشهای دستوری چه نقش مهمی

رابازی میکند و به منظور دسته‌بندی دقیقتر واژه های زبان دری سهو لت زیاد به وجود می‌آورد .

در زبان دری دسته بندی واژه‌ها به اسم ، صفت و قید یکی از پرابلمهای مهم و قابل دقت در دستور زبان است . دریافتن فرق بین اسم ، صفت و قید مستلزم درك عمیق از ویژگیها معنای دستوری ، نشانه های مور فولوژ یکی و نشانه نحوی واژه ها است زیرا در زبان دری عین کلمه هم اسم ، هم صفت و زمانی هم بشکل قید می‌آید. از همین جاست که نشانه معنای دستوری و نشانه مورفولوژی یکی نمیتواند قانونمند یهای عام دسته‌بندی همه واژه های زبانرا دریابدو معیار های کلی در دسته بندی واژه‌های زبان به بخشهای دستوری وضع نماید .

### ۳- دسته بندی واژه ها نظر به نقش نحوی آنها:

طوریکه گفتیم نشانه معنای دستوری و نشانه مورفولوژیکی واژه ها نمیتواند دشواری دسته‌بندی همه واژه های زبان را به بخشهای دستوری کاملاً حل نماید ناگزیر باید بخاطر دسته بندی دقیقتر واژه های زبان آنها را در نظام نحوی زبان مورد مطالعه قرار داد و نظر به وظیفه نحوی شان در جمله دسته بندی نمود. به گونه مثال: واژه خوب از جمله واژه هایی است که هم اسم، هم صفت و هم قید واقع شده مشکلی را در هنگام دسته بندی به وجود می‌آورد .

ناگفته روشن است که همه واژه‌های زبان در جمله ، نقش همگون بازی نمیکنند و همچنان وظایف یکسان هم ندارند ، از لحاظ نحوی اسمها غالباً در نهاد جمله هاترار میگیرند و افعال در گزاره جمله ها میانند . چون اسمها بیان کننده نام اشیا و چیز ها اند، اشیا و چیز ها هر يك از خود ویژه گی و نشانه های خاص دارند که آنها را از چیز های دیگر متمایز میسازد. این ویژگیها و نشانه ها صفتهای آنها اند که با اسمها یکجا آمده، چگونگی حالت آنها را توصیف مینماید. لهذا همه واژه هاییکه با اسمها پیوست آمده و آنها را از جهتی توصیف میکند به گروه صفت شامل میشود .

فعل از نگاه معنای دستو ریش حرکت و حالت کار را افاده میکند، بخاطر آنکه چگونگی حرکت عمل و به سر رسیدن کار به درستی تشخیص و معین گردد و واژه‌ها بی‌ربط به خدمت می‌گماریم که حرکت کار را از جهتی مشخص سازد. اینگونه واژه‌ها همیشه با افعال پیوست آمده، چگونگی وقوع فعل را معین می‌سازد. سلسله اینگونه واژه‌ها در بخش قید قرار می‌گیرد. بدین ترتیب دیده میشود واژه‌های زبانی که از لحاظ دستوری غیر ثابت می‌باشند نظر به نقش نحوی شان به یکی از بخش‌ها قرار می‌گیرند. به طور نمونه درین مثال میبینیم:

— خوبان بیوفایند (

(او خوب میخواند) (V)

(شاگرد خوب همیشه درس میخواند.)

در جمله نخست واژه (خوب) اسم است. زیرا درین جمله (خوب) از جهت مورفو لوژیکی پسوند جمع (آن) را پذیرفته است و از جهت نحوی در نهاد جمله واقع شده است. در جمله دوم واژه (خوب) قید است. از جهت مورفولوژی نشانه ندارد و از جهت نحوی حالت فعل را در جمله مشخص می‌سازد. در جمله سوم واژه (خوب) صفت قرار گرفته است. زیرا (خوب) درین جمله از جهت نحوی افاده کننده حالت و چگونگی اسم در جمله میباشد.

بدین ترتیب دیده میشود که نقش واژه‌ها در سیستم نحوی زبان نیز در دسته بندی واژه‌ها ————— ای زبان اهمیت بسزایی دارد.

بخش اسم و فعل از جمله بخشهای اساسی واژه‌های زبان است و پیوسته اجزای اساسی جمله را تشکیل میدهد. اسم در زبان دری از جهت معنا، مفهوم اشیاء و چیزها را افاده میکند از جهت مورفولوژی عدد و حالت، از نظر ساخت خود مفاهیم خوردی و بزرگی احترام و حرمت را افاده میکند و از جهت نحوی در جمله به حیث نهاد قرار می‌گیرد و از جهت کلمه سازی نموده‌های گوناگون کلمه سازی را دارا میباشد.



بخش فعل در زبان دری نظر به معنای خود حرکت عمل رانشان میدهد از جهت مورفولوژی مقوله های زمان، ریشه، شخص و عدد را دارا بوده از جهت نحوی بیوسته در گزاره جمله قرار میگیرد و از جهت کلمه سازی گونه های مختلف کلمه سازی را دارد.

در پایان گفتار باید یادآوری نمایم که همه این نشانه ها و معیارها در هنگام دسته بندی واژه های زبان به بخشهای دستوری همزمان ظاهر نمیشوند. به طور مثال: (برای دسته بندی واژه های زبان روسی نشانه های معنای دستوری بانسانه های مورفولوژیکی بسنده است. ویادر خانواده زبان های چین و تبت از جمله زبان ویتنامی به نسبت نبودن پسوندها، نشانه های مورفولوژیکی در دسته بندی واژه ها هیچگونه نقشی نداشته، واژه های این زبان با در نظر داشت نشانه های معنای دستوری و نقش نحوی واژه ها دسته بندی میشوند) (۸)

طوریکه از بررسی های مختصر این نوشته برمیآید به منظور دسته بندی واژه های زبان دری به بخش های دستوری، هم نشانه نحوی، هم نشانه مورفولوژیکی و هم نشانه معنای دستوری واژه ها، هر کدام به جای خود نقش مهمی را بازی میکنند از این سبب لازم است تا در هنگام دسته بندی واژه های زبان دری به بخش های دستوری، این نشانه ها جدا در نظر بوده باشد.

### یاد داشها و ماخذ:

۱- به خاطر کسب معلومات مفصل در زمینه رجوع کنید به کتاب:

اساسات زبانشناسی عمومی قسمت اول ترجمه ضیاء الدین ضیا نشر کرده پوهنتون کابل: ۱۳۶۳، ص ۸۰-۸۵.

۲- لطف، محمد الله، دستو رزبان دری، کابل، ۱۳۶۰ ص ۲۶.

۳- طرحی در باره ساختمان عبارت - عرفان، شماره ۱۱

(۱۳۶۲) ص ۲۶.

- ۴- عبدالظهور ، عبدالعزیز — زوپو همل عین الدین نصر ، کابل :  
۱۳۶۳ ، ص ۲۶
- ۵- الهام ، محمد رحیم ، روش جدید در بخش دستور زبان دری .  
کابل : ۱۳۴۹ ، ص ۹۷-۱۰۰
- ۶- یمین ، حسین ، دستور زبان دری بخش نخست (فونولوژی و  
مورفولوژی) چاپ گستنر کابل : ۱۳۶۰ ، ص ۴۹ .
- ۷- یمین ، حسین ، دستور زبان دری بخش دوم ، نحو ، چاپ  
گستنر ، کابل : ۱۳۶۱ ، ص ۶۵ .
- ۸- صادق اف . اودیگرا ن . نیل شنا سلیککه کیریش ( متــــن  
اوزبیکی تاشکند : ۱۹۸۱ ص ۱۷۲ .

### نپکته

«چرا باید از پدیده زیبا به خاطر آنکه کهنه است روگردان شویم و آن  
را چون نقطه آغازی برای تکامل بعدی کار نبندیم و چرا در برابر هر چیزی  
که نواست زانوی تسلیم بر زمین بگذاریم »  
(لنین)

# فهرست پنجساله مقالات خراسان

(جدی ۱۳۵۹ - خرداد ۱۳۶۴)

نویسنده	مضمون	سال - شماره - صفحه
آری بری، ج		
	- یکی از منظومه های حماسی قدیم دری - (گزارنده : سارا)	۹۹-۳-۱
اداره		
	- سخنی باخواننده گان	۱ - ۱ - ۱
	- حکایتی از جوانمر دان	۱۱۰-۳-۱
	- اندر زها	۱۱۱-۳-۱
	- یادداشت	۱-۱-۲
	- باوره هایی درباره خراسان	۱-۲-۲
	- ضیاع یک همکار دانشمند	۱۱۳-۱-۳

- نو بیسنده      مضمون      سال-شماره-صفحه
- اظهر دهلوی، پروفیسور دکتور عبدالودود
- ۱۷-۱-۵      - امیر خسرو به حیث زبانشناس و زبان‌دان  
بررسی مختصری از گلستان سعدی به عنوان یکی
- ۳۰-۲-۵      از شاهکارهای فارسی
- افصح‌زاد، دکتور راعلان
- ۱۶-۶-۳      - جاسی شناسی و آینه آن  
الفانوف. تامازگم کریلید زوفو یاچیلایف
- خاورمیانه باستان و نوسین پی‌ی‌های‌اندو -
- ۲۷-۱-۳      اروپایی (گزارنده: پوهنیار عین‌الدین نصر)  
انتونی ارلاتو
- ۹۸-۱-۲      - حدود زبانشناسی مقایسی و تاریخی (۱)
- ۱۰۷-۳-۲      - حدود زبانشناسی مقایسی و تاریخی (۲)  
گزارنده: پوهنیار عین‌الدین نصر
- تغییر آواز
- ۱۲-۵-۳      (گزارنده: پوهنیار عین‌الدین نصر)  
نصاری، پروفیسور نورالحسن
- ۲۹-۵ و ۴-۵      - بیدل و هندشناسی  
اورالزاده، دکتور رخال نظر
- راه‌های انکشاف اصطلاحات تخنیکی در زبان
- ۱۷-۱-۲      دری-معاصر
- اورونبایف، دکتور عصام‌الدین
- مکاتیب جاسی
- ۵۳-۴-۲      (گزارنده: شفیه یارقین)

- | نویسنده | مضمون                                            | سال-شماره-صفحه |
|---------|--------------------------------------------------|----------------|
|         | اوغلی، دکتور محسن زین العابدین                   |                |
|         | - ترجمه های سده های میانه آذر بایجانا ز زبان دری | ۷۸-۱-۵         |
|         | بر زین، ف.م                                      |                |
|         | - کلمه و معنی                                    |                |
|         | (گزارنده: پوهاند مجدر حیم الهام)                 | ۷۸-۳-۳         |
|         | بشیر، علی اصغر                                   |                |
|         | - نسخه بی گرانقدر از ترجمه قران کریم             | ۶۹-۱-۱         |
|         | بلوچ، عبدالرحمان                                 |                |
|         | - همگونی های دستوری زبان دری و بلوچی (۱)         | ۵۱-۳-۳         |
|         | - همگونی های دستور زبان دری و بلوچی (۲)          | ۱۱۳-۶-۳        |
|         | - همگونی های دستوری زبان دری و بلوچی «۳»         | ۶۷-۱-۳         |
|         | - مناظره در شعر دری سرایشگران بلوچ               | ۵۰-۳-۳         |
|         | بهروز، حسین                                      |                |
|         | - کهنترین نسخه دستیاب شده از شاهنامه             | ۷۰-۲-۳         |
|         | - باز هم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنامه -    |                |
|         | فردوسی                                           | ۱-۶-۵          |
|         | پیرنگ کوه داسنی                                  |                |
|         | - سرگذشت شمس بامو لانا جلال الدین بلخی           | ۱۸۹-۱-۲        |
|         | - دهقان، پاسدار مزرعه های شعر                    | ۱۹۲-۶-۳        |

نویسنده      مضمون      سال - شماره - صفحه

پاک‌فر، محمدسرور

- ۱-۳-الف - فهرست مقالات سال اول مجله خراسان
- ۲-۱-۲۰۱ - اندر زها (گزینش)
- ۲-۲-۱۹۰ - نگاهی گذرا به دیوان ابن قاضی
- ۲-۳-۸۵-ضمیمه - فهرست مقالات سال دوم مجله خراسان
- ۳-۲-۹۳ - واصل، سرایشگر جاودان ترانه‌ها
- ۳-۶-الف - فهرست مقالات سال سوم مجله خراسان
- ۳-۶-۱۰۴ - فهرست مقالات سال چهارم مجله خراسان
- ۲-۲-۹۱ - اندیشه‌های اجتماعی فغانی
- ۵-۶-۸۱ - فهرست پنجاه ساله مجله خراسان

پژمان، عارف

- ۳-۵-۳۹ - واژه‌گان، تعبیرات و مصطلحات عامه در شعر بیدل
- ۳-۶-۲۹ - تأملی بر صور خیال در شعر بیدل
- ۵-۱-۹۱ - بیدل، شاعر نو آفرین
- ۵-۵-۱۰۹ - تعبیرات و مصطلحات بیدل

پویا فاریابی

یادداشت‌هایی در زمینه تحقیقات و بررسی‌های علمی و

- ۱-۲-۱۹ - مستند
- ۲-۱-۶۵ - طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان (۱)
- ۲-۳-۷۳ - طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان (۲)
- ۲-۳-۴۱ - طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان (۳)

نویسنده	مضمون	سال-شماره - صفحه
	- طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان (م)	۱۶-۲-۳
	- طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان (ه)	۱-۵-۳
	- ویژه‌گی‌پژ و هشهای فولکلوری در افغانستان	۱-۵-۴
	- درباره و ویژه گیهای شعر کودکان	۳۵-۳-۵
	جاوید ، پوهاند دکتور عبدالاحمد	
	- حذف اجزای صرفی کلام	۸۸-۱-۱
	- نمونه تحول معنی چند کلمه (۱)	۱۰۱-۲-۱
	- نمونه تحول معنی چند کلمه (۲)	۲۴-۳-۱
	- گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان (۱)	۲۱-۱-۲
	- نمونه تحول معنی چند کلمه (۳)	۱۳۱-۱-۲
	- گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان (۲)	۷۲-۲-۲
	- نمونه تحول معنی چند کلمه (م)	۱۲۴-۲-۲
	- گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان (۳)	۱۹-۳-۲
	- نمونه تحول معنی چند کلمه (ه)	۲۹-۴-۲
	- کوتاه گفته هایی پیرامون شاهنامه و سراینده آن	۶۰-۱-۳
	- بازتاب تعبیرها در بیان شاعران (۱)	۵۱-۳-۳
	- بازتاب تعبیرها در بیان شاعران (۲)	۴۹-۵-۳
	- بازتاب تعبیرها در بیان شاعران (۳)	۱۹-۶-۳
	- پیدایی و بالنده گسی زبان دری	۱-۳-۴
	- طلیعه شعر فارسی	۵۶-۳-۵

- | نویسنده | مضمون                                               | سال-شماره-صفحه |
|---------|-----------------------------------------------------|----------------|
|         | - آشنایی باییدل                                     | ۱۷-۱-۵         |
|         | جوره زاده، دکھو ر عبدالغفار و دکنو ر عثمانجان عابدی |                |
|         | لغت‌شناسی زبان معاصر دری در اتحاد شو روی            |                |
|         | و افغانستان                                         | ۱۸-۱-۳         |
|         | جوره یف، دکتور عبدا لغفار                           |                |
|         | نکته چند راجع به پیشینه‌های نامی زبان دری           | ۶۷-۵-۳         |
|         | حیب، دکتور اسدالله                                  |                |
|         | - زیستنامه بیدل از لابلاي «چهار عنصر» (۱)           | ۷۸-۲-۱         |
|         | - زیستنامه بیدل از «لابلاي «چهار عنصر» (۲)          | ۷۰-۳-۱         |
|         | - جنبش جنگنامه سرایی در شعر دری سده نژده            |                |
|         | افغانستان (۱)                                       | ۳۹-۱-۲         |
|         | جنبش جنگنامه سرایی در شعر دری سده نژده              |                |
|         | افغانستان (۲)                                       | ۳۶-۲-۲         |
|         | حیبی، پوهاند عبدالحي                                |                |
|         | - خراسان در تاریخ و ادب                             | ۳-۱-۱          |
|         | - تاریخ گوئی به تعمیمه در اشعار قدیم دری (۱)        | ۱-۳-۱          |
|         | - تاریخ گوئی به تعمیمه در اشعار قدیم دری (۲)        | ۱۶-۳-۱         |
|         | - مولوی احمدجان قندهاری مستخلص به تاجر              | ۳-۱-۲          |
|         | - نظریه جهاننداری خوشحال خان ختگ                    | ۱-۳-۲-ضمیمه    |
|         | - پته خزانه (گنج پنهان) یا کشف کتاب مهمی که         |                |



نویسنده	مضمون	سال - شماره - صفحه
	تاریخ ادب پشتو را به اوایل	
	دوره اسلامی میرساند	۲-۳-۱۵ - ضمیمه
	- امیر کرو رود دودمان او	۲-۳-۱۵ - ضمیمه
	- کشف شاهنامه قبل از دوره مغل	
	۳۶۱۴، ق-۱۲۱۷ م	۳-۶- ضمیمه
	داداخان، دکتور میرزا	
	- تفاسیر دری به مثابه منابع پرارزش تاریخ زبان دری	۳-۶-۷۷
	دادخدا، دکتور	
	- یک نوشته پهلوی در تاریخ شطرنج و نرد	۵۷-۶-۵
	رحیمی بای بیگ	
	- دیباچه کلیات بیدل	۵-۳-۱۱۶
	رشاد، پوهاند عبدالشکور	
	- یکی از شاعران کم شناخته شده قندهار	
	گل محمد خان هوتک	۲-۱-۱۳۷
	- تقطیعهای نادرست	۵-۶-۵
	رشید حسین، س	
	- نظری به فرهنگها (قاموسها)ی دری قرن ۱۶ م در	
	در هند (۱)	
	- نظری به فرهنگها (قاموسها)ی دری قرن ۱۶ م در	۲-۱-۱۰۶
	در هند (۲)	
	(گزارنده: محمد عتیق گیوان)	۲-۲-۹۰

سال-شماره- صفحه

نویسنده

۱-۳-۳- ضمیمه

د. عبدالغفور

۱-۳-۳- ضمیمه

- زبان تاجیکی ماورالنهر (۱)

۱-۳-۳- ضمیمه

- زبان تاجیکی ماوراءالنهر (۲)

رفعت ، حسینی

۳-۵-۱۰۶

- همیشه گی (شعر)

روهی ، صدیق

۳-۶-۲۰۲

- شیوه پر داخت سراج التواریخ

رویین ، رازق

۱-۲-۷۵

- شناسه ضمیر

- هفتخوان نمادی از حماسه انسان برتر ، حماسه

۱-۳-۷۴

پایمردی و چیره گی (۱)

- هفتخوان نمادی از حماسه انسان برتر ، حماسه

۱-۳-۴۸

پایمردی و چیره گی (۲)

- بهره فرهنگی خراسانیان در دستگاه هارون

۲-۳-۱۱۵

- الرشید

۳-۶-۱۲

- پیش درآمدی بر اسلای دری

۴-۳-۱

- نسخه خطی دیوان هبای دروازی

۴-۵-۴۴

- حماسه آفرین خراسان

- ویژه گیهای سنی در آفرینش ادبی برای

۵-۲-۴۶

کودکان و نوجوانان

رهباب ، ناصر

نویسنده	مضمون	سال - شماره - صفحه
	- زمان در فعل‌دری	۸۰-۱-۲
	- آغازین جوششهای داستان معاصر دری	۹۹-۲-۲
	- خراسان آن بود کز وی خور آید	۱-۱-۳
	- پویشی در بازیابی ویژه گیهای زبانی طبقات الصوفیه (۱)	۱۹-۳-۳
	- پویشی در بازیابی ویژه گیهای زبانی طبقات الصوفیه (۲)	۳۱-۵-۳
	- پویشی در بازیابی ویژه گیهای زبانی طبقات الصوفیه (۳)	۴۶-۶-۳
	- راه خراسان	۱-۱-۴
	- شناخت ادبیات	۴۵-۴-۴
	- دوغزل تازه از واصل	۷۹-۵-۴
	- شناخت شعر	۸۲-۵-۴
	- دربارهٔ يك نشست پژوهشی	۱-۱-۵
	- شناخت تشبیه	۷۷-۲-۵
	- درباره این ویژه نامه	۱-۵-۴-۵
	زا هدی، پوهنوال محمد عمر	
	- بخشبندی جماه	۱۶-۲-۳
	زیار، پوهاند دکتور مجاور احمد	
	- ترکیبات اسمی در زبان دری	۱۵۰-۱-۲
	- مختصری پیرامون وجه تسمیه خراسان	۷۴-۴-۳

نویسنده	مضمون	سال-شماره-صفحه
سارا		
	- با زتاب «روزشب» در شاهنامه	۹۰-۱-۳
	ستاروف؛ دکتور عبدازی	
	- ادبیات درباری	
	(گزانده پوهاند جلال الدین صدیقی)	۷۰-۳-۲
سیمان لایق		
	- یادداشت	۱-۱-الف
	- بشار بن برد تخارستانی	۱-۳-۲
	- هرگز..... (شعر)	۱۰۳-۱-۳
	- مخمسی بر غزل اقبال (شعر)	۱۱۱-۲-۳
	- خارهای عطش زده (شعر)	۱۰۵-۵-۳
	- طوفان میگرد (شعر)	۱۱۳-۶-۳
	- چراغ معبد عشق (شعر)	۱۱۵-۱-۵
	سیایف؛ دکتور بیگمراذ و پوهاند عبدالقیوم قویم	
	- بخشهایی درباره «مر» و «سر... را» در زبان دری	
	سده های سوم تا ششم (۱)	۳۷-۲-۳
	- بخشهایی درباره «مر» و «سر... را» در زبان	
	دری سده های سوم تا ششم (۲)	۶۵-۳-۳
	- بخشهایی درباره «مر» و «سر... را» در زبان	
	دری سده های سوم تا ششم (۳)	۹۵-۳-۳

نویسنده	مضمون	سال - شماره - صفحه
سیستانی، محمد اعظم		
	- سیمای رستم در شاهنامه (۱)	۹۵-۱-۱
	- سیمای رستم در شاهنامه (۲)	۱۱۳-۲-۱
	- سیمای رستم در شاهنامه (۳)	۱۰۷-۳-۱
سینا، بر وین		
	- شعر دارا و بعد اخلاقی آن	۱۸۰-۱-۲
	- شیرین سیمای نشسته بر چکاد های زیبایی	۹۹-۳-۳
	- شاعران دری پر دازسده دوازدهم	
	هجری افغانستان (۱)	۷۵-۳-۴
	- شاعران دری پر دازسده دوازدهم	
	هجری افغانستان (۲)	۱۰۹-۴-۴
	- کتابشناسی بیدل	۱۵۶-۵-۵ و ۴-۵
	شاهین، دوکتور فاضل .	
	- تحول مفاهیم اصطلاح داروغه	۱۵۴-۱-۲
	شینواری، سر محقق دوست	۱۹۸-۲-۲
	- هموطنی دانشور در دیار دیگر	
	- سلم (سلیمان) در افسانه فریدون و پسرانش	۳۲-۳-۳
	- قفتس، عنقا و سیمرخ از نظر اختلافات فرهنگی و ادبی	۳۴-۲-۵
	صدیقی، پوهاند دکتور جلال الدین	
	- بازتاب اندیشه های نظام غیر قبیله ای در شاهنامه فردوسی	
	و مقایسه آن با اندیشه های نظام قبیله ای	۸۳-۴-۳

- | سال-شماره صفحه | مضمون                                        | نویسنده                     |
|----------------|----------------------------------------------|-----------------------------|
| ۴۳-۵۰۴-۵       | - بازتاب وقایع تاریخی                        | ضیاء، ضیاءالدین             |
| ۷۲-۶-۵         | - دسته بندی و اثرها نظر به نقش دستوری آنها   | صمدی، عبدالرشید             |
| ۷۹-۵-۳         | - تحفة السرور بر بها اثری در ادب و موسیقی    | طاهری، احمد                 |
| ۱۳-۱-۲         | - کتبه در زبان دری                           | ظهورالدین اف، ابو بکر       |
| ۱۹-۲-۳         | - روزگار و آثار سیر زابر خوردار فراهی        | عابدی، دکتور عثمانجان       |
| ۸۶-۳-۱         | - تدقیق بر گروهی از لهجه های تاجیکی          |                             |
| ۱-۳-ضمیمه      | - لهجه دری پروان (۱)                         |                             |
| ۲-۳-ضمیمه      | - لهجه دری پروان (۲)                         |                             |
| ۱۹-۶-۴         | - عابدی، دکتور عثمانجان و احمد سیر           |                             |
| ۱۹-۶-۴         | - انقلاب ثور و بعضی از مسایل انکشاف زبان دری | عبادی روشنگر، دکتور ساسیه   |
| ۱۵۴-۱-۲        | - سیر زایان بر ناباد                         | عبدالعزیز، دکتور عبد الظهور |
| ۱۷۸-۲-۲        | - نکاتی چند پیرامون مسایل گسترش استعمال زبان |                             |
| ۸۳-۳-۲         | - مناسبت های معنایی بین واژه ها              |                             |

نویسنده	مضمون	سال-شماره - صفحه
	عبدالعزیز، عبدالظهور و پوهنمل عین الدین نصر	
	- نظام و ساختمان زبان	۹۲-۳-۱
	عبدالعزیز، دکتور عبدالظهور و پوهیالی ضیاءالدین ضیا	
	- بحثی در مقدمات آوازشناسی	۵۱-۲-۳
	عبدالغفار، دکتور و دکتور عثمانجان عابدی	
	- چند نکته مهم در مطالعه لهجه های معاصر دری	۱۲۵-۳-۲
	عبدالله یف، عصمت الله	
	- توجیه بیستی منسوب به فردوسی	۸۷-۲-۳
	عثمان، دکتور اکرم	
	- بکوش تو هم انسان باشی	۵۱-۳-۳
	علی یف، سیدخواجه	
	- ارزش ادبی لطایف نامه فخری هر وی	۵۹-۵-۳
	فاطمی، ش، ق	
	- تازه گفته هایی درباره الابنیه (۱)	۸۳-۶-۳
	- تازه گفته هایی درباره الابنیه (۲)	۹۴-۱-۳
	- تازه گفته هایی درباره الابنیه (۳)	۱۰۰-۲-۳
	(گزارنده پوهاندرسور همایون)	
	فرمند، حسین	
	- ذکر لیلی و مجنون در شعر دری پیش از نظامی	۹۲-۳-۱
	- پاره بی از ویژه گیهای لغوی و دستوری گرشاسپنامه	۱۶۸-۱-۲
	- ملک الشعراى ناشناخته	۵۲-۲-۲
	- بازمانده های فراموش شده	۵۳-۲-۲
	- نگاهی به ریشه و پیشینه داستان لیلی و مجنون	۷۳-۶-۳

نویسنده	مضمون	سال-شماره - صفحه
	- جلوه های فولکلور در ادبیات مکتوب دری	۷۴-۴-۴
	- بازتاب منشهای انسانی در برخی از لیلی و مجنونها	۱۳-۴-۴
	- «تحنه» حافظا و بهی	۲۱-۲-۵
	- شماری از اصطلاحات و تعبیرات زبانی در برخی از لیلی و مجنونها	۱۲-۶-۵
	ف. ، مهد آصف	
	- سیمای نوایی در بدایع الوقایع	۱۷-۳-۱
	قربانف ، حکیم	
	- حاجی محمد اسمعیل سیاه ، شاعر عدالتجو و ترقیخواه	۸۵-۳-۵
	فویم ، پوهاند عبدالقیوم	
	- تشخیص یکی از وسایل سخن آرای در شعر انقلابی افغانستان	۱-۶-۳
	نویم ، پوهاند عبدالقیوم و پرویسور رحیم مسلمانقلوف	
	- درباره استناد های شعری بدایع الصنایع	
	وا همیت آن	۷۰-۳-۵
	کاودول ، کر یستوفر	
	- ویژه گیهای شعر	
	( گزارنده : پوهاند رحیم الهام )	۳۰-۱-۱
	کریموف ، عثمان	
	- اوضاع ادبی خراسان در نیمه اول سده دوم هجری	۱۰۰-۴-۲
	کوثر ، دکتور انعام الحق	



نو یسنده	مضمون	سال - شماره - صفحه
	- ناطق مکرانی، بلوچ دری پرداز	
	(گزارنده: عبدالرحمن بلوچ)	۲۸-۶-۵
	کولیکوا، اس	
	- کلا سیکه‌سای دانش مترقی	
	(گزارنده: پوهاند رحیم الهام)	۵۳-۱-۵
	گونچاز نکو، ن، ف	
	- نوآوری در آفرینش هنری	
	(گزارنده: پوهاند رحیم الهام)	۲۱-۲-۵
	لطف، دکتور محمد الله	
	- جمله‌سر کب در زبان دری	۳۸-۲-۱
	لوکیانوف، ب. ج	
	- فعالیت هنری و ارزشیابی زیبایی شناختی	
	(گزارنده: پوهاند رحیم الهام)	۱۳۱-۶-۳
	لوکین، یو. ا	
	- اید یولوژی و هنر	
	(گزارنده: پوهاند رحیم الهام)	۱۶-۳-۵
	مایل هروی	
	- بعد نقاشی ناصر خسرو قبادیانی بلخی	۷۱-۳-۱
	- پژوهشی مختصر در باره مجالس النفایس	
	امیر علی شیر نوایی	۹۲-۲-۱
	- اوحد الدین طبیب رازی	۳۵-۳-۱

نویسنده	مضمون	سال - شماره - صفحه
	- نگاهی به انشای دری	۷۳-۱-۲
	- درخشش دانش در آیینۀ نظم	۴۱-۳-۲
	- جهان بینی جامی	۱-۴-۲
	- جستاری در دیباچه شاهنامه ابو منصور و بایسنغری	۷۷-۱-۳
	- کهنترین نسخه دستیاب شده از شاهنامه	۷۰-۲-۳
	- سرودگری از زمینداور	۶۹-۳-۳
	- جلوه های شناخت در آثار پیشروان علم و ادب	۶۵-۵-۳
	- پویشی کوتاه در باره پنچاکیانه	۹۹-۶-۳
	- واژه های از یاد رفته	۹۳-۲-۴
	- پویشی بر شعر بر خوردار	۳۳-۴-۴
	- پژوهشی کوتاه بر سند بادنامه	۱۶-۵-۴
	- چهارستون شعر و شعور (۱)	۹۶-۶-۴
	- چهارستون شعر و شعور (۲)	۲۲-۱-۵
	- زفان گو یا و جهان پو یا	۹۳-۳-۵
	- رقعات بیدل	۶۵-۵ و ۴-۵
	محمد بن حسین بن عمر هروی	
	- اخبار آل برمک	
	( به کوشش مایل هروی )	۲-۲ ضمیمه
محمد فاضل		
	- جواهر العلوم سمرقندی	
	( گزینش مایل هروی )	۲۲۲-۱-۲

نویسنده	مضمون	سال-شماره-صفحه
	مختار ف، پروفسور دكتور	
	- آموختن ايجاد يات بيدل	۶۰-۵ و ۴-۵
	مسلمان قلی، دكتور حليم	
	- سنجش اس بی دختا	
	( گزارنده : ناصر رهیاب )	۱۳۳-۲-۲
	مشتري، عبد القدیر	
	- قدیمترین نسخه خطی محیط اعظم	۱۴۶-۵ و ۴-۵
	مقصود، بدرالدین	
	- کمال خجندی و کمال سخنوری	۵۹-۴-۴
	مؤمن اوف، اکادیمسن ابراهیم	
	- فشرده زنده گینامه بيدل	
	( گزارنده : حلیم یارقین )	۸۴-۶-۴
	- وحدت وجود بيدل	
	( گزارنده : حلیم، یارقین )	۹۵-۱-۵
	تأثیر بيدل بر ادبیات اوزبیک	
	( گزارنده : حلیم یارقین )	۸۳-۵ و ۴-۵
	- تیوری شناخت بيدل	۶۸-۲-۵
	( گزارنده : حلیم یارقین )	
	- نظر بيدل در مورد ماده	۱۳۶-۵ و ۴-۵
	( گزارنده : شفیقه یارقین )	

نو یسنده	مضمون	سال-شماره-صفحه
	- اندیشه های اجتماعی بیدل	۱۵۰-۵۰-۵
	مهرزاد، فاروق	
	- شاعری از دیار فرخی	۸۱-۱-۳
	میرزایف، دکتور صابر	
	- نگاهی به گذشته های فرهنگی و هنری باشنده گان	
	این طرف و آن طرف رود آمو	۱۶-۳-۳
	میرزایف، دکتور صابر و فرید بیژن	
	- ادبیات پیوندساز زمینها	۱۳۲-۲-۲
	نایل، حسین	
	- الفت کابلی، غزل سرای قرن سیزده	۱۹-۱-۱
	- سلمان و ابسال داستان تمثیلی عرفانی	۳۵-۲-۱
	- مبر هو تک افغان	۳۲-۳-۱
	- نمادهای ادبی در بحر الغواید	۵۲-۲-۱
	- تأملی در باز شناسی یک سخنور	۶-۲-۲
	سرچشمه های ادبیات دری سده سیزده افغانستان	۱۳۷-۳-۲
	- طنز، ستیز، نا مطبوع بانا پسندیها	۷۰-۱-۳
	- غزلسرای بی آوازه	۵۹-۲-۳
	- یادداشتها و برداشتها بی از گنجینه دستنویسها	۸-۱-۳
	- چشم انداز های اجتماعی و ادبی افغانستان در سده سیزده	۱-۲-۳
	- پیرنگی از حال و مقال گوینده تر زبان	۳۳-۳-۳
	- پیشگام بازگشت ادبی در شعر دری افغانستان	۱۵-۳-۳

سال - شماره - صفحه	مضمون	نویسنده
۱-۳-۵	وصفی، صاحب‌دیوان ناآشنا	
۶۳-۶-۵	بخشی بربیک کتاب	
		نذیر احمد، پرویسور
	عمید لویگی شاعر دری سرای سده هفتم	
۳۷-۱-۱	(گزارنده محمد آصف)	
	نصر، پوهنمل عین‌الدین	
۱۷۴-۲-۲	نگرش کوتاهی بر تقسیم جمله از نگاه آمیزش و ساختمان	
۷۹-۴-۲	نگاه کوتاهی به تغییرهای فنالوژیکی...	
۲۹-۲-۴	آواشناسی	
۱-۶-۴	آواشناسی آفرینشی	
۹۷-۱-۵	دستگاه و اثره کی زبان	
		نیر، محمدانور
۸۴-۱-۱	یک مجموعه خطی هنری	
۱۲۳-۵ و ۴-۵	نسخه‌های خطی آثار بیدل	
		نیلاب رحیمی
۱۴۵-۶-۳	قاسم، بلبل خلقتی کهسار پنجشیر	
۲۸-۵-۴	شیوه‌های عیاری در شاهنامه فردوسی	
		واحدوف، ا.
	شناختی از فرهنگ نگاری دری در سده‌های	
۱۰-۴-۲	(۱) (۱۰-۱۵)	
	شناختی از فرهنگ نگاری دری در سده‌های	
۲۹-۲-۳	(۲) (۱۶-۱۰)	

- | سال-شماره-صفحه | مضمون                                     | نویسنده |
|----------------|-------------------------------------------|---------|
|                | شناختی از فرهنگ نگاری دری در سده های      |         |
| ۲۱-۳-۳         | (۱۰-۱۶ م) (۳)                             |         |
|                | (گزارنده: حسین فرمند)                     |         |
|                | وارث کرمانی                               |         |
| ۵۷-۲-۱         | سبک‌های هندوی ابعاد آن                    |         |
|                | واصب باختری                               |         |
| ۱-۲-۱          | دو فرزانه همروزگار-دو پیش‌ناهمگون         |         |
|                | سرسشت و سرنوشت انسان از چشم انداز مولانا- |         |
| ۱-۳-۱          | جلال‌الدین بلخی                           |         |
| ۳۰-۱-۲         | انگاره‌های نادرست درباره ناصر خسرو        |         |
| ۱۷-۲-۲         | دژ هوشربا و بردای خانواده آشور،           |         |
| ۸۷-۲-۲         | پندنامه نوشیر و آن                        |         |
| ۱-۳-۳          | طیفی از منحنی‌های رنگین                   |         |
| ۲۵-۶-۳         | واژه‌نامه عروض و قافیه (۱)                |         |
| ۵۲-۱-۳         | واژه‌نامه عروض و قافیه (۲)                |         |
| ۵۹-۲-۳         | واژه‌نامه عروض و قافیه (۳)                |         |
|                | و فاسلجوقی، حسین                          |         |
| ۲۷-۳-۵         | بیخود، سخنور نکته‌سنج از سده سیزدهم       |         |
|                | همایون، پوهاندسرور                        |         |
| ۱۱۱-۳-۲        | نامه به مدیر                              |         |

سال شمار و صفحه	مضمون	نویسنده
		یار قین، شفیقه
۸۸-۵-۳	- نیمرخ از زنده‌گی و شعر دری بابر	
		یقین، غلام‌حیدر
۶۳-۲-۳	- اندیشه‌های رنگین در شاهنامه	
		یمین، پوهندوی حسین
۵۵-۳-۱	- بررسی و تحقیق پیرامون سماله در زبان دری (۱)	
۸۱-۳-۱	- بررسی و تحقیق پیرامون سماله در زبان دری (۲)	
۱۶۷-۲-۲	- حدود و برخی از اجزای جمله در زبان دری	
۹۸-۳-۲	- عبارت و ساختمان آن در زبان دری	
۷۱-۳-۲	- نگاهی بر تقسیم جمله از نگاه ساختمان و آمیزش	
۴۳-۱-۳	- ساختمان ریشه فعل در زبان دری	
۴۳-۳-۳	- اشکال و گونه‌های گفته در زبان دری	
۱-۳-۳	- فقره و همبستگی میان فقره‌ها در جمله	
۳۵-۱-۳	- نقش مصوت‌ها در دگرگونی تلفظ و اثره‌های زبان دری	
۷۷-۳-۳	- ضمیر (جانشین) و زمینه‌های کاربرد آن در متون دری	
۵۲-۶-۳	- جمع اسم و دگرگونی‌های تاریخی در زبان دری	
۶۸-۲-۵	- ویژه‌گیهای ساختاری و کاربرد صفت در متون دری	
۹-۵ و ۴-۵	- ویژه‌گیهای دستوری شعر بیدل	

مستفرقه

۵-۵۳-۵

- گزارش و پیامها

۱۸۲-۵۳-۵

- سروده ها

۲۱۰۶۵-۵۳-۵

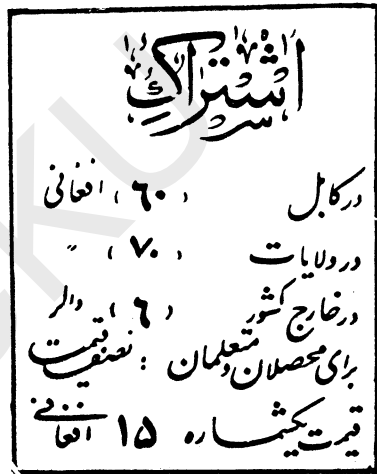
- قطعه نامه

ACKU



مدیر مسوؤل : ناصر رهیاب

مکتبہ تتم : سید عبدالسمیع ہاشمی



ناشر : اکادمی علوم و تعلیمات - دیپارٹمنٹ - مدیر مجید خراسان

## Contents

- Hussain Behroz — Once More, Concerning  
the Oldest Copy of Shahnama
- Hussain Farmand — Some Lingual Phrases  
and Expressions in Some  
of the Lailis and  
Majnoons
- Dr. Inamulhaq kawsar — Natiq Mukrani, a Ba-  
loch Dari Writer
- Prof. A. Rashad — Incorrect Dissections
- Dr. Dadikhuda — A Pahiawi Writing on  
Chess and Bachgammon
- Hussain Nael — Discussion of a Book
- Asst. Prof. Z. Zia — Classification of words  
According to their Gram-  
matical Role
- M. Sarwar Pakfar — List of Contents from  
1359—1364

D.R.A Academy of Sciences  
Center of Languages and Literature  
Dari Department

# **Khorasan**

Bi- Monthly Magazine  
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab  
Co-editor : S.S. Hashami

Vol. V. Nos. 6

January - February -1986

Government Printing Press